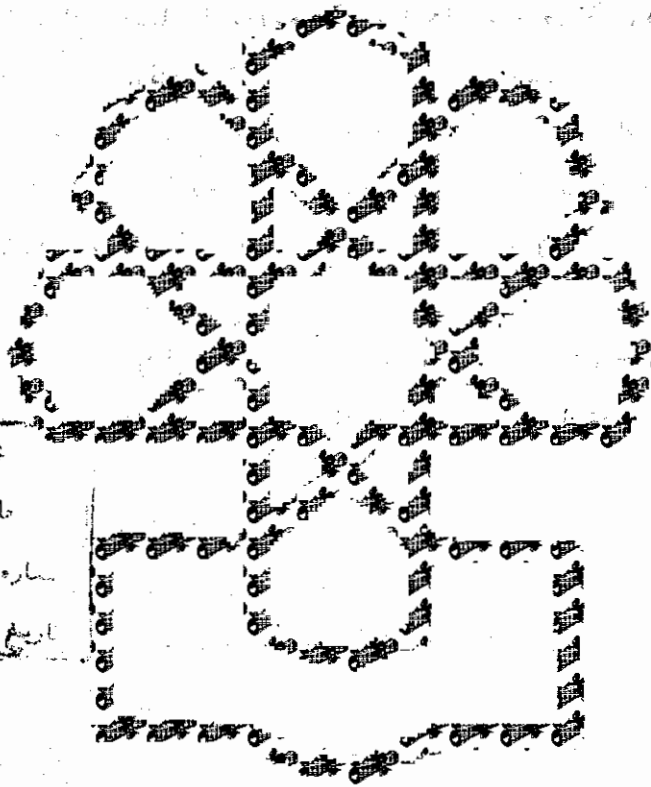




مروری بر جنبه‌های نظری کارکرد طبقات اجتماعی



ژورنال علمی-پژوهشی
فصلنامه واحد اساتذگی
شماره: ۷۲۴۹
تاریخ: ۱۵/۱۰/۷۶

معاونت پژوهشی
مرداد ماه ۱۳۷۴

کار: خدمات پژوهشی

این گزارش به درخواست جناب آقای مروی نماینده
محترم مجلس شورای اسلامی تهیه گردیده است.

کد گزارش: ۳۳۰۰۸۲۴

نکات برجسته این گزارش

- * طبقات یک واقعیت اجتماعی در ساخت جوامع و پدیده‌ای ناشی از تفاوت‌های طبیعی در خلقت و یا تمایزات ایجاد شده بر اثر تحرک نابرابر و یا توزیع غیر عادلانه امکانات میان افراد و گروه‌های انسانی است.
- * دسترسی و حاکمیت هر طبقه به منابع قدرت و اقتدار تا حدودی حاکی از روند تحولات آتی در هر کشوری است.
- * تعداد آرا و میزان تصاحب کرسیهای مجالس قانونگذاری علاوه بر اهمیت آن نزد احزاب و گروه‌های سیاسی می‌تواند در این راستا روشنگر این نکته در اذهان عمومی باشد که کدامین فرهنگ و پیشش که در قالب طبقات اجتماعی متبلور است حاکم بر مقررات و تحولات آتی جامعه خواهد بود.
- * مفهوم طبقه اجتماعی متمایز از مفهوم سایر واژه‌های مربوط نظیر، قشر اجتماعی، گروه اجتماعی، رده اجتماعی و ... نزد دانشمندان علوم اجتماعی است.
- * بر خلاف نظر رایج در متون جامعه‌شناسی، فرض بی طبقه بودن جوامع اولیه، به دلیل امکان زیاده طلبی انسانها و شواهد تاریخی، غیر مستند و متناقض با واقعیات می‌باشد.
- * علی‌رغم پیشرفت و توسعه جوامع از ساده تا کشاورزی و ظهور سایر مراحل تاریخی، صور مختلفی از نابرابری مشاهده گردیده است.
- * در پاره‌ای تمدنهای پیشین از مصر و یونان و روم و ایران و چین و حتی در جوامع امروزی عوامل نژادی که به نوعی با مفاهیم مذهبی آمیختگی داشته‌اند در ایجاد سلسله مراتب اجتماعی مؤثر بوده‌اند و فقط با ظهور اسلام و تا مدتی پس از آن تواناییها و لیاقتهای شخصی سبب ارتقای اجتماعی بوده است.
- * ظهور انقلاب صنعتی و پیشرفت تکنولوژی و گسترش ارتباطات و تنوع مشاغل، توسعه طبقات را در پی داشته و این تحولات موجب ارائه نظریات متعددی در بحث جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی شده است.
- * غالب نظریات رایج در جامعه‌شناسی به نوعی توجیه‌کننده نظم موجود و یا قائل به تضاد و تخصم طبقاتی بوده‌اند.
- * تمامی این نظریات از ابن‌خلدون تا دورکهایم، پارتو، مارکس، وبر، شوپتر و نیز هالبواکس و سوروکین و گورویچ یا بر اساس عامل یا عواملی محدود طبقات اجتماعی را مورد تحلیل قرار داده‌اند و یا تحت تأثیر مفروضات، باورها و انکارات و پیشداوریهای قبلی خود بوده‌اند.
- * جامعه‌شناسی اثباتی و نیز سایر مکاتب جامعه‌شناسی در راستای آن که به قصد بنا نمودن یک اخلاق اجتماعی بر مبنای جامعه‌شناسی و در مخالفت با اخلاق کلیسایی پدید آمده

بودند، علمی بودن مفاهیم را بر اساس نفی ماوراء الطبیعه و باورهای دینی مورد تأویل قرار داده‌اند و آرای بی‌محتوای ضعیف و پر تناقض (خصوصاً مارکس) و متضاد با ارزشها و واقعیات اجتماعی ارائه نموده‌اند. در این راستا فقط ابن خلدون به عنوان جامعه‌شناسی شناخته شده، شکل‌گیری طبقات اجتماعی و تطور جوامع را بر اساس آیین الهی مد نظر قرار داده است.

* بسیاری مکاتب مدعی تغییرات و تطور مثبت در جوامع، طراحان افکار و ایده‌هایی بوده‌اند که حاصل آن اشکال نوینی از نابرابریهای اجتماعی از قبیل فاشیسم و نازیسم و کمونیسم و صهیونیسم تا صور گوناگون فرهنگی که از خود بیگانگی تمدنها را در برابر یکدیگر به همراه داشته، بوده است.

* مکاتب مختلف جامعه‌شناسی از مثبت‌گرایی تا ماتریالیسم دیالکتیک هر دو مدعی علمی بودن و رهنمونی جوامع انسانی در مسیر مناسب می‌باشند. اما امروزه این مکاتب همگی امتحان خود را پس داده و ارمغانی جز تجویز اخلاق جاری و مرسوم و نوعی هم‌رنگی با جماعت و تشدید بی‌هویتی و مسخ آدمی نداشته است.

* چه بسا تأثیر تئوریهای جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی خود از عوامل تشدید کننده سلسله مراتب طبقاتی بوده‌اند.

* با اینکه گورویچ تا حدودی تواناییهای نظری و بیانی خویش را در مطالعات و نقد نظریات دیگران در بحث طبقات اجتماعی نشان می‌دهد، اما بسیاری ابهامات و نکات منفی در نظریه وی در لابلای مغلق‌گوییهای و لفاظیها پنهان گردیده است.

* برای بررسی «خاستگاه طبقاتی نمایندگان» ضروری است به اختلافات نظری و تبعات آن بر فرایند تحقیق که تنوع چارچوبها و نتایج حاصله را در پی خواهد داشت، اشاره شود. اما با توجه به اینکه هیچ یک از نظریات مورد قبول واقع نگردید و با نظر به حذف قوانین هستی‌شناسی و نگرش افراطی بر اساس تخصص طبقاتی یا دیدگاه تفریطی توجیه نابرابریها در نظریات یاد شده و تبادل سؤالات و نکات متعدد در ذهن، برای حصول به چارچوب نظری مورد قبول، مروری اجمالی بر نظریات اسلامی که تفصیل و تفسیر آن در جای خود لازم و بایسته است، خواهیم نمود.

* خواجه نصیرالدین طوسی و فارابی، مدینه فاضله را که حکومت حکما و افاضل می‌باشد، مدینه واقعی می‌دانند.

* در دیدگاه فارابی مدائن نزالت و بداله که مبتنی بر اصل سودمندی است و مدینه جماعیه که هر کس خود را مساوی دیگری می‌پندارد و هرج و مرج حکمفرماست (نوعی جامعه سوسیالیستی) مردود می‌باشند.

* در دیدگاه شهید مطهری با تأکید بر اصالت روح از نظر قرآن و نفی تقدم ماده بر روح و تقدم

شخصیت فطری - روانی انسان بر شخصیت اجتماعی وی، نه همه مؤمنان از طبقه مستضعفین اند و نه همه مستضعفین از طبقه مؤمنان، و انقلاب توحیدی و فکری و احساسی و عاطفی مقدم بر توحید اجتماعی و اصلاح اجتماعی است و اسلام تطابق پایگاه اجتماعی و اعتقادی را نمی پذیرد و آن را اصلی غیر انسانی می شمارد.

* آگاهیهای اسلام پیش از آنکه وابسته به منافع باشد وابسته به عقیده و مسلک و ایمان است و سه درجه: آگاهی خدایی یا آگاهی جهانی، آگاهی به کرامت و شرافت ذات انسانی و آگاهی به حقوق و مسؤولیتهای اجتماعی وجود دارد. در اسلام نیز هیچ عنوان نژادی، طبقاتی، شغلی، محلی، منطقه‌ای و فردی برای معرفی مکتب اسلام و پیروان آن پذیرفته شده نیست.

* حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به جناب مالک اشتر (ره) با اشاره به طبقات اجتماعی حدودی را که ضامن تعادل نظام اجتماعی - اقتصادی است بیان می فرمایند، این حدودی است که نزد خدا و رسول و اولی الامر علیهم السلام می باشد و اجرای آن از عهده هر حکمرانی بر نمی آید، و هرگونه خلل و نقصانی در اجرای حدود مزبور منجر به عدم تعادل در جامعه و تبعیض ناعادلانه بین طبقات خواهد شد.

* طبقه اجتماعی مفهومی اعتباری و فاقد اصالت ایدئولوژیک است و انسان اسلامی در قالب طبقاتی محدود نمی شود، و در حقیقت عقیده و عمل مبتنی بر عقیده، پایگاه اجتماعی و طبقاتی افراد را مشخص و یا تغییر می دهد. بنابراین صعود یا نزول طبقاتی افراد با توجه به وضعیت موجود و مقایسه با وضعیت قبلی و شرایط و ساختار اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه کل می بایست مطمح نظر قرار گیرد.

* برای تشخیص صحیح خاستگاه طبقاتی (نمایندگان) و نیز پایگاه افراد درون طبقه که بر اساس اعتقادات و نمودهای علمی آن در جنبه‌های مختلف شناخته می شود، می باید معرفهای متعددی را در کنار یکدیگر مورد سنجش قرار داد.

* دسترسی به آمار و اطلاعات از عمده مشکلات و محدودیتهای این تحقیق بوده و آمار موجود مأخوذه از اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس، کلی، ناهمگون و نارسا بوده و استفاده از آن برای تمیز خاستگاه طبقاتی کفایت نمی نماید.

مدنی الطبع بودن آدمی و نیاز ناگزیر انسانها به یکدیگر و ضرورت تعاون و تقسیم کار در اجتماعات انسانی به منظور رفع نیازها موجب پیدایش طبقات اجتماعی است. تصور جامعه بدون طبقه یک اتوپیا و مدینه فاضله قلمداد گردیده که تأثیر آرا و عقاید و خلط مفهومی آن را دور از دسترس، ایده آلیستی و دست نیافتنی جلوه گر نموده است. طبقات یک واقعیت اجتماعی در ساخت جوامع و پدیده‌ای ناشی از تفاوت‌های طبیعی در خلقت و یا تمایزات ایجاد شده بر اثر تحرک نابرابر و یا توزیع غیر عادلانه امکانات میان افراد و گروه‌های انسانی می‌باشد. وجود نابرابریها و سلسله مراتب ناعادلانه حاکم بر جوامع در طول تاریخ جامعه عدل برابر را آمال و مطلوب انسانها ساخته و دستیابی به چنین جامعه‌ای در غالب دیدگاهها و نظریات مکاتب مختلف مشهود می‌باشد. جامعه شناسان در بررسی و تحلیل جامعه، هویت و مکانیسم تاریخی آن، به مطالعه طبقات، منشأ خصایص و تأثیر آن در روابط اجتماعی و ساخت جوامع می‌پردازند و با توجه به این ویژگیها و فرهنگ حاکم بر طبقات، نقش و جایگاه آنها و تأثیر طبقه حاکم را در فرایند تغییرات اجتماعی مطمح نظر قرار می‌دهند. در واقع این مطالعات خاصه با پیشرفته‌ها و تغییرات صنعتی و تکنولوژیک در قرون اخیر و ظهور طبقات جدید و توسعه ارتباطات گستره بیشتری یافته و نظریات جامعه شناسی را در زمینه‌های مختلف سیاسی، صنعتی، توسعه و حتی آموزش و پرورش تحت الشعاع قرار داده است.

دسترسی و حاکمیت هر طبقه به منابع قدرت و اقتدار تا حدودی حاکی از روند تحولات آتی در هر کشوری است. به عبارتی خاستگاه طبقاتی حاکم بر مقدرات جامعه می‌تواند مبین دورنما و جهت‌گیری سیاستها و برنامه‌ریزیها در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باشد. به عقیده جامعه‌شناسان اهداف و منافع و مصالح طبقه حاکمه تا حدود زیادی بر ایدئولوژی جامعه و هنجارهای ارزشی آن تأثیر گذار خواهد بود. لذا عملکرد نهادهای سیاسی اجتماعی تابع نقش و جایگاه طبقات در ساختار جوامع می‌باشد. ظهور پارلمانتریسم و دموکراسی به عنوان شکلی از حکومت و به معنای حاکمیت مردم و نه طبقه‌ای خاص و تقدم مصالح عامه بر مصالح افراد و گروه‌های خاص، مبدل به بروز صحنه‌ای از رقابت احزاب و گروهها و اقشار جامعه در دسترسی به منافع و اعمال دیدگاههای خود در سیاست‌گذاریها و پیدایی یک دستگاه اداری دیوانسالارانه در اختیار رهبران احزاب و نخبگان سیاسی، و پیدایش تئوریهای متضاد در رابطه با دموکراسی و طبقات اجتماعی گردید.

تعداد آرا و میزان تصاحب کرسیهای مجالس قانونگذاری علاوه بر اهمیت آن برای احزاب و گروه‌های سیاسی برای اقشار مردم حائز اهمیت است چه اینکه طبقات فرادست و فرودست بنا به دیدگاههای خود پاسخ به انتظارات خویش را در حاکمیت فرهنگ و ارزشهایی که بی شک تا حدود زیادی در قالب طبقات اجتماعی متبلور می‌گردد، می‌یابند.

با این همه برای دریافت خاستگاه طبقاتی افراد و در این تحقیق نمایندگان مجلس با توجه به اختلاف نظریات جامعه شناسی به لحاظ تفاوت نگرش و شناخت آنان درباره انسان و جامعه و با عنایت به معیارهای اصولی و محکم مکتب اسلام عزیز، ایجاب می‌نماید تا با پرهیز از یک بعدی‌نگری و پیشداوری به تشخیص چارچوب نظری جامعی که بتواند در نیل به نتایج مورد انتظار تحقیق رهنمون سازد، مبادرت ورزیم.

بدین منظور پس از تعاریف مفهومی با مروری بر نظریات رایج در این رابطه، در صدد انتخاب

چارچوب نظری مورد نیاز برخوردار خواهیم آمد.

تعاریف و تحدید واژه‌ها

قبل از ورود به بحث نظری ضروری است با توجه به برداشت از واژه‌های مرتبط با موضوع تحقیق در فرهنگ علوم اجتماعی و نزدیکی و ترادف و نیز ابهام برخی از این واژه‌ها، به منظور روشن شدن و تفکیک مفاهیم از یکدیگر نزد اذهان، به تعریف و تحدید واژه «طبقه اجتماعی» و سایر واژه‌های مربوط بپردازیم.

طبقه اجتماعی

گورویچ طبقات اجتماعی را گروه بندیهای خاص پدیده‌ای و دورادوری با خصایص ذاتی کارکردی، گرایش شدید به ساخت پذیری، مقاومت در برابر جامعه کل و ناهمگرایی اساسی نسبت به یکدیگر می‌داند. (۱)

طبقه اجتماعی، گروهی از افراد دارای پایگاه اجتماعی مشابه و یا گروهی از مردم می‌باشند که از لحاظ عواملی مانند امتیازات خانوادگی، و پایگاه حرفه‌ای - آموزشی و درآمد تقریباً مساوی هستند و این گروه از مردم توسط اعضای آن مساوی فرض می‌شوند. (۲)

طبقه اجتماعی، مجموع اشخاص یا گروه‌های به عنوان یک واحد اجتماعی در سلسله مراتب منظم جامعه دارای پایگاه خاص و جای گرفته در سطحی مخصوص در درون قشرهای اجتماعی و برخوردار از وجدان یا آگاهی مشترک از تعلق به طبقه خویشتن و احساس تعارض و تنش در برابر دیگر گروه‌های اجتماعی با شرایط زندگی و نقشهای مشابه در برابر کل جامعه می‌باشد. (۳)

بسیاری از جامعه‌شناسان تحت تأثیر روانشناسی اجتماعی گروه‌ها، طبقات اجتماعی را همچون پدیده‌هایی تعریف می‌نمایند که در تفکیک عناصر و اجزای جامعه به کار می‌آیند و آنان را به عنوان «ساختهای جزئی» متعلق به مجموعه‌ای که تردیدی در مورد آن نیست و یا «نظامهای اجتماعی - فرهنگی جزئی» که به صورت گروه‌های اجتماعی با آگاهی از وضع خود در می‌آیند، توجیه می‌کنند. (۴)

به عقیده برخی دیگر طبقه اجتماعی را نباید صرفاً از دیدگاه فاصله اجتماعی یا فرهنگی، یا درجات سلسله مراتبهای مستقر، اشکال قشربندی و تحرک اجتماعی و... تعریف کرد و طبقات اجتماعی صرفاً مجموعه‌ای متشکل از روابط اجتماعی کم و بیش متغیر نیز نیستند بلکه برای تفهیم بهتر پدیده طبقه باید آن را با سازمان اجتماعی تولید، مناسبات بین اربابان و خادمین و سایل فنی و جمعی تولید و همچنین به صورتی باز هم کلی‌تر با ساخت سیاسی - اقتصادی کشور با رژیم سیاسی مستقر، پیوند داد و با توجه به قدرتهای مسلط و نیروهای موجود مورد مطالعه و سنجش قرار داد. (۵)

۱- گورویچ، ژرژ. مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۸.

۲- محسنی، منوچهر. مقدمات جامعه‌شناسی، چاپ هفتم ۱۳۷۰.

۳- بیرو، آلن. فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه دکتر باقر ساروخانی، مؤسسه کیهان، چاپ دوم ۱۳۷۰.

۴- همان منبع.

۵- همان منبع.

قشر اجتماعی

مجموعه‌ای متشکل از تعدادی اشخاص یا گروه‌هایی که در فرایند قشربندی اجتماعی در یک سطح جای یافته‌اند. جامعه طبقاتی از قشربندی اجتماعی است. قشربندی اجتماعی نابرابریهای ناشی از توزیع نامساوی پاداشها یا امتیازات اجتماعی معنی دار می‌باشد. طبقه از مهمترین ملاکهای قشربندی اجتماعی است.

گروه اجتماعی

گروهی مرکب از تعدادی از افراد که میان آنها روابط و مناسبتی موجود باشد و افراد بر اثر نیروی پیوند دهنده‌ای با یکدیگر به نوعی دارای مشارکت یا همبستگی باشند.^(۱) واحدی است اجتماعی دارای دوامی نسبی که در آن اعضا خود را با یکدیگر به جهت تجلی مدلهایی مشابه در عمل والگوهای کلی همسان رفتاری به طرز عینی، در پیوند می‌یابند.^(۲) گروویچ، گروه را به عنوان یک واحد واقعی جمعی ولی جزئی، مستقیماً قابل مشاهده می‌داند که بر پایه طرز تلقیهای جمعی، پایا و پرتحرک، پدید می‌آید و تحقق هدفی را در نظر دارد.^(۳)

رده اجتماعی

مجموعه‌ای از افراد می‌توانند پراکنده و جدا از یکدیگر باشند لیکن دارای خصوصیتی مشترک به رسمیت شناخته شده از جانب جامعه هستند نظیر دانشجویان.^(۴) برای مطالعه بیشتر در این رابطه و تحدید بهتر مفاهیم از یکدیگر می‌توان (با مراجعه به کتب مربوط از جمله کتاب فرهنگ علوم اجتماعی) به تعریف و اژه‌هایی نظیر سلسله مراتب اجتماعی، تمایز اجتماعی، فاصله اجتماعی، پایگاه اجتماعی، وضع اجتماعی، ... مراجعه نمود. آنچه اجمالاً در تشخیص طبقه اجتماعی با توجه به مراتب یاد شده در می‌یابیم این است که طبقه اجتماعی با سایر اشکال اجتماعی نظیر گروه اجتماعی یا قشر اجتماعی یکسان نیست، و طبقه اجتماعی گروه‌بندی خاصی از صور قشربندی اجتماعی و دارای جایگاه و سطح مخصوص و مشخص در قشرهای جامعه است که پیدایی آن مستلزم حداقل آگاهی جمعی اعضای آن طبقه می‌باشد. تقسیم طبقات بر اساس معیارهای ابطال پذیر و ناپایدار مشهود در بطن نظریات جامعه‌شناسی که حاکی از تقابل و تعارض میان طبقات بر اثر عوامل نژادی، اقتصادی، عصبیتها، اراده حاکمیتها و ... و نتیجه گیری برخی بر وجود کشاکش و تنازع طبقاتی به عنوان منشأ تغییرات اجتماعی و تبادل جدایی و ناهمگونی بین آنها در اذهان، دال بر نسبیّت خصایص مطروحه و مفهوم اعتباری طبقه و عدم جامعیت این نظریات در تبیین و تحلیل هویت جامعه و مکانیسم تاریخی آن می‌باشد. با این همه تأثیر نظریات بر تحولات تاریخ خاصه قرون اخیر پوشیده نیست و در اینجا نیز ناگزیر از دستیابی به چارچوب نظری مناسب مروری کوتاه بر فحوای آنها می‌نماییم. در این رابطه ابتدا نگاهی به تحول طبقات در تاریخ می‌نماییم.

۱- محسنی، منوچهر. همان منبع.

۲- بیرو، آلن. همان منبع.

۳- همان منبع.

۴- همان منبع.

تاریخچه طبقات اجتماعی

در متون جامعه‌شناسی در بحث تحول طبقات اجتماعی در طول تاریخ، جوامع اولیه مبتنی بر زندگی قبایل شکارچی و گردآورنده غذا بنا به پایین بودن سطح تولید و نبود هیچ تولید اضافی مواد غذایی و در نتیجه فقدان دلیل برای پیدایش تفاوت‌های طبقاتی، بی‌طبقه فرض گردیده‌اند. بدیهی است تغییر شرایط تولید در جوامع موجد تفاوت‌ها و نابرابری‌هایی است اما حتی در چنین جوامعی به دلیل امکان زیاده‌طلبی برخی انسانها، توزیع نابرابر هر میزان تولید نه تنها دور از ذهن نبوده بلکه شواهد تاریخی برای اثبات مفروض بی‌طبقه بودن جوامع اولیه، دلیل غیر مستند بودن و غیر علمی بودن فرضیه مزبور می‌باشد. مضافاً به اینکه ادعای تأثیر صرف مسائل مربوط به تولید در ایجاد طبقات اجتماعی در سایر دورانهای تاریخی نیز انطباق جامعی با واقعیت ندارد.

قدر مسلم پیشرفت و توسعه جوامع از ساده تا کشاورزی و تا ظهور مراحل اولیه تمدن شهری و سایر مراحل تاریخی، نمود مشخصتری از طبقات اجتماعی را به دنبال داشته‌اند، اما علی‌رغم صور مختلف نابرابری، اشتراکاتی در این رابطه وجود دارد. در تمدنهای باستانی طبقات مشخصی وجود داشته‌اند که از آن جمله‌اند: مقامات دولتی، نظامیان، روحانیون، بردگان و خارجیان. در هند و ایران باستان و با تفاوت‌هایی در مصر و یونان عوامل نژادی در ایجاد سلسله مراتب اجتماعی که به نوعی با مفاهیم مذهبی نیز آمیختگی داشته‌اند، مؤثر بوده است. همگامی و هماهنگی این تقسیمات اجتماعی با مبانی اعتقادی موجب تداوم سلسله‌های حکومتی موروثی و جایگاه طبقات در جوامع مزبور تا مدت‌های مدیدی بوده است. در ایران باستان تا قبل از ظهور اسلام و در هند با شدت بیشتری تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد و در چین با شدت کمتری از هند و در یونان علی‌رغم تأثیر عقاید اومانیستی در تفکرات یونان، چنین تقسیم‌بندی دائمی را مشاهده می‌نماییم.

نظام کاستی در هند و نظام برده‌داری در طول تاریخ در همه جوامع از شدیدترین صور نابرابری محسوب گردیده‌اند. هر چند شرایط تاریخی یا وضعیت یک نبرد می‌توانسته منجر به آزاد شدن یا برده شدن فرد گردد، مع ذلک اعمال فشار و محدودیت‌های بسیار برای حفظ امتیازات و بهره‌وری از تملک بردگان و حتی موروثی بودن پایگاه بردگان، دوام و استقرار نظام برده‌داری را در پی داشته است. توجیه برده‌داری به انحاء مختلف و صور گوناگون از دورانهای کهن تا قرون معاصر در جوامع برده دار وجود داشته است.

تجارت بردگان و استثمار و محرومیت و شکنجه آنان محدود به تمدنهای پیشین نبوده و در قرون معاصر نیز تعصبات نژادی شدیدی علیه رنگین پوستان از کشتار سرخپوستان تا بردگی سیاهان و خشونت‌های کولوس کلانها را شاهد بوده‌ایم.

نظام کاستی در هند از شدیدترین اشکال نابرابری در این راستا است که به علت شرایط خاص اجتماعی و اندیشه‌های فلسفی و برداشت‌های خاص مذهبی دارای نفوذ گسترده و مقبولیت عام در میان هندویان بوده به طوری که پایگاه اجتماعی کاست نجسها نه فقط از دیدگاه سایر کاستها بلکه از دیدگاه خودشان نیز پذیرفته شده بود.

«در واقع نظام غیر قابل انعطاف کاستی با عواملی چون درونی شدن احساس عدم تساوی، آموزش‌های نقش‌های نامساوی و رشد مفاهیم برتری و کمتری در رابطه بود و مشخص بودن

پایگاه اجتماعی و قدرت فرد در هنگام تولد و موروثی بودن آن و حالت درون همسری و فاصله گیری از یکدیگر در قالب پیروی از قواعد مذهبی از ویژگیهای نظام کاستی می باشد»^(۱)

علی رغم همه تلاشها هنوز حالت غیر رسمی نظام در هند وجود دارد. این شکل از نابرابری نظیر آنچه استوارت در ویژگیهای کاستی اقوام «بهیما» Bahima پیرو غلبه قوم «حاماتیک» Hamatic بر قوم «بانتو» (بیرو) Bantu در آفریقا بیان می دارد^(۲) و یا چنانچه ابن خلدون بر اساس غلبه گروههای بیابانگرد و بادیه نشین بر گروههای شهری آن را مورد بررسی قرار می دهد نمونه های رفتاری است که پس از غلبه گروه غالب بر گروه مغلوب به منصفه ظهور می رسد و به عقیده ابن خلدون با تغییر شرایط و عصبیتها این روند مجدداً تکرار خواهد شد.^(۳)

در مصر و یونان و روم و ایران باستان کمابیش بردگان و اشراف دو گروه دائمی و اصلی ساخت سلسله مراتب اجتماعی بوده اند و در چین حتی در اندیشه فلاسفه بزرگ چین مانند «کنفوسیوس» و «لائوتسه» توجیه نابرابری اجتماعی در قالب سلسله مراتب اجتماعی دیده می شود. در ایران پس از اسلام تا مدتها تواناییها و لیاقتهای شخصی تا حدود قابل ملاحظه ای سبب ارتقای اجتماعی بوده اما تأثیر و نفوذ فرهنگی و فکری عقیده سلسله مراتب اجتماعی بر اساس اصالت نژادی و ... تا مدتها و تقریباً تا نهضت مشروطیت و حتی بعد از آن مشاهده می شود.

در اروپای فئودالیه ارتقای افراد از پایین ترین مرتبه اجتماعی به موقعیت بالاتر به طور خیلی استثنایی توسط پادشاه و اشراف امکان پذیر بود و هر طبقه دارای نقش خاص خود بود. تقسیم قدرت در این نظام طبقاتی محدودکننده قابلیت های فرد برای دگرگون کردن موقعیت خویش بوده و عده کسانی که قادر به ارتقای موقعیت خویش از طریق کوششهای مشخصی بوده اند، بسیار اندک بود و مردم می بایست از موقعیت خویش در جامعه راضی باشند. تقسیم مجالس عوام و اعیان از شواهد بارز جامعه طبقاتی انگلستان می باشد.

با ظهور انقلاب صنعتی و پیشرفت تکنولوژی و گسترش ارتباطات، مشاغل آزاد تعدد و تنوع مشخصی یافته و مشاغل جدیدی در بخشهای مختلف صنعت، کشاورزی و خدمات بوجود آمدند و توسعه طبقات متوسط را به همراه داشتند. جایگاه طبقات متوسط در قرون اخیر و روابط آنها در سلسله مراتب اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل جامعه شناسان از جمله «تالکوت پارسنز» t. Parsons و «رایت میلز» C.W.R.Mills قرار گرفته است.

«پارسنز» و دیگران تشابه بیش از پیش شرایط اقتصادی و اجتماعی را در دنیای کنونی به دلیل تعدد قشرهای مزدبگیر غیر کارگر و تقلیل مالکین سرمایه دار مطرح کردند.^(۴) «رایت میلز» مفهوم یقه سپیدان یعنی کارمندان، و کارمندان عالی رتبه را در مقابل یقه آبیها یا کارگران مطرح نمود. وی معتقد است وجود توده های وسیع از اقشار طبقه میانی تقسیم بندی جامعه به دو طبقه مالک و کارگر را به خودی خود منتفی

۱- محسنی، منوچهر. همان منبع.

2 - Stewart, B. et al. Introduction to sociology, New York. Mc Graw Hill. 1971. P.P. 80-90, 104-107

۳- ابن خلدون. مقدمات جامعه شناسی.

4 - E.D.M.A. La Sociologie. Paris: Livre de Poche. 1976. PP. 62-67.

می نماید. (۱)

«میلز» نتیجه گیری می کند که علیرغم رو به کاهش گذاردن درآمد و ثروت طبقه متوسط در بعد از جنگ جهانی دوم و از میان رفتن تفاوت مزد بین یقه سپیدان و یقه آبیها، کار یقه سپیدان همچنان امتیاز ویژه ای را در خود حفظ کرده ولی از نظر نفوذ اجتماعی نمی توانند هیچگونه فشاری بر صاحبان قدرت وارد آورند و در مقابل خطراتی که آنها را تهدید می کند، بی دفاعند. موقعیت و پایگاه یقه سپیدان در ساخت اجتماعی بر اساس مرتبه اجتماعی و نه درآمد آنها مشخص می شود. (۲)

به اعتقاد «لوید وارنر» (W. Loyd Warner) امروزه در جوامع صنعتی شش طبقه، خیلی بالا، بالای رو به پایین، متوسط رو به بالا، متوسط رو به پایین، پایین بالا و پایین پایین وجود دارد. (۳)

چارچوب نظری

در این بخش به طرح اجمالی نظریه های جامعه شناسی و ارتباط آنها با بحث طبقات اجتماعی به منظور تعیین حدودی که سنجش جایگاه طبقاتی را میسر می نماید، می پردازیم. در این رابطه و در یک تقسیم بندی کلی دو دسته نظریات را مشاهده می نماییم. نظریات «مثبت گرا»، (۴) «کارکردگرا» (۵) و «ساخت گرا» (۶) و دیدگاههای منحصر در سطح خرد همانند مکتب «کنش متقابل نمادی»، (۷) مکتب

۱- باتامورتی. بی. طبقات در جوامع جدید. لندن: جرج آلن، ۱۹۷۳، ص ۳۳ تا ۳۶.

۲- همان منبع.

3 - Stewart, B. et al. Introduction to Sociology, New York, Mcgraw- Hill, 1971 P.P. 80 - 90 104-107.

4 - Positivism

اثبات گرایی: شیوه خاصی شناخت اثباتی و ارزیابی علمی (تجربی) به عنوان تنها شیوه شناخت مورد قبول در علوم اجتماعی است. در این شیوه تنها پدیده های مشهود و محسوس که مصادیق آنها محقق و معین می باشند از طریق تجربه و مشاهده (و نه استدلالهای فلسفی) قابل شناخت هستند. این بینش محصور در روابط مادی بین امور و پدیده ها ابتدا توسط سلف «اگوست کنت» یعنی «سن سیمون» به منظور سازماندهی حیات سیاسی و اجتماعی با توجه به نتایج مثبت توسعه علم و صنعت مطرح گردید. اگوست کنت مثبت گرایی را در علوم اجتماعی طرح نمود و به عنوان بنیانگذار جامعه شناسی جدید و ابداع کننده لغت جامعه شناسی شناخته شده است.

وی «انسانیت» را شایسته عبادت دانسته و خود را پیامبر دین انسانیت می شمارد و با تقلید از آداب مذهب کاتولیک، آداب و ستهایی را که رنگ علمی بدانها داده برای آن مقرر می دارد.

برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی تألیف ریمن آرون ترجمه باقر بهرام صفحات ۸۵ و ۸۶ و نیز سیر حکمت در اروپا تألیف محمد علی فروغی، جلد سوم مبحث اگوست کنت صفحات ۷۰ الی ۷۲.

5-Functionalism

مکتب اصالت کارکردی: تأکید بر کارکردی که هر پدیده در نظام اجتماعی دارد. جامعه شناسان بیش از همه بر سه معنی «کار، وظیفه و نقش» تأکید می کنند. هدف از دیدگاه کارکردی در جامعه شناسی، تعبیه قوانین بیان کننده روابط ثابت موجود بین رفتارهای جمعی خاص و اوضاع و شرایط خاص، توجه به شناخت معنای پدیده های اجتماعی و پاسخ مربوط به چرایی آنان می باشد. کارکردگرایی دارای این پیش فرض است که هر نظام اجتماعی، کلی یکپارچه است که در جهتی خاص به کار می پردازد و در نهایت دارای غایتی نهان است. کارکردگرایی جامعه شناسانی را با بینشهای متمایز و دیدهای متفاوت شامل می شود. «رادکلیف براون» به اعمال یک انسانشناسی کارکردی و «مالینوسکی» به تأویل تمدنها و فرهنگها از نظر کارکردی و نیز «لیتن» به شیوه های دیگر در این مورد و «مرتن» به تعبیه منظم یک نظریه کارکردی با تفکیک کارکردهای نهان و آشکار و «پارسنز» با مستفاد معنایی خاص و متمایز از دیگر کارکردگرایان به لزوم ساختی - کارکردی بودن نظریه در جامعه شناسی پرداختند.

6- Structuralism

ساخت گرایی: تأکید بر وابستگی متقابل و تعامل دایمی تمام عناصر متشکله با مبدأ قرار دادن اندیشه ساختهای کلی و کلیت پدیده اجتماعی نام. آن نظام فکری و جهان بینی ساخت گرا خوانده می شود که در آن هر واقعیت مادی و انسانی در حد مجموعه ای از روابط و مناسبات شناخته می شود و عقل می تواند به شناخت فرمول آن از طریق تفکیک آنان از یکدیگر و تمیز دو گانگیها با قبول این نکته که تمامی امر واقع ترکیبی (ساخت) است، دست یابد، «ژرژ گورویچ» مشهورترین نماینده این روش کلی است.

7-Symbolic interaction

کنش متقابل نمادی: این بینش تحت تأثیر مکتب سلوک و رفتار و مکتب اصالت عمل قرار داشته و جزئی از جامعه شناسی پدیدارشناسانه محسوب می شود. از مقدمان آن «جان دیوئی»، «کولی»، «بالدوین» و «زناسکی» می باشند، اما مباحث اساسی را در آرا و نظریات «جرج هربرت»، «مید و هربرت» و «بلومر» جامعه شناسان امریکایی می توان جستجو کرد. مکاتب شیکاگو و آیوا از گرایشات مکتب کنش متقابل نمادی می باشند. در این بینش، تأکید بر پویایی کنش متقابل اجتماعی بین فرد و جامعه و نتایج این فرایند می شود.

«مبادله»^(۱) و دیدگاه «روشن‌شناسی مردمی»^(۲) به نوعی توجیه‌کننده یا توجیه‌پذیرنده، نظم موجود می‌باشند. نظریات «تطورگرا»^(۳) همانند زیست‌سنجی و قوم‌سنجی اجتماعی، «داروینیسیم اجتماعی»، مارکسیسم، مکتب «اصالت انسان»،^(۴) نظریه ابن‌خلدون و ... قائل به وجود نابرابریها و بیداری طبقات اجتماعی به عنوان مسأله‌ای ناشی از شرایط اجتماعی خاص و ناپایدار و قابل‌تغییر، بدون ترتب فایده‌ای الزامی بر آنها می‌باشند.

تنوع نظریات مطروحه در این خصوص در حدی است که مطالعه و نقد و بررسی تمامی آنها مستلزم اختصاص زمان بسیاری است که در راستای این مقال ضرورتی نمی‌یابد و صرفاً با مروری بر دیدگاههای نظریه پردازان معروفتر در مورد بحث طبقاتی اجتماعی، به تحدید و جمع‌بندی نظری مورد نیاز خواهیم پرداخت.

در اینجا ابتدا اجمال نظریات امیل دورکهایم، ابن‌خلدون، ویلفرد دوبراتو، کارل مارکس، ماکس وبر، ژوزف آ. شوپتر، موریس هالبواکس، سوروکین و ژرژگوریوچ را آورده و سپس سعی خواهیم نمود تا بامداد از اصول مکتب اسلام عزیز به چارچوب تئوریک مورد نظر دست یابیم.

دورکهایم

امیل دورکهایم جامعه‌شناس فرانسوی و عده‌ای از معاصران وی به قصد بنا نمودن یک اخلاق اجتماعی بر مبنای جامعه‌شناسی، پرچم مخالفت با اخلاق کلیسایی را برافراشتند. دورکهایم نیز همچون سن سیمون و کنت بر منافع مشترک و ثبات گروههای اجتماعی و هماهنگی ناشی از زندگی گروهی تأکید می‌نمود.

دورکهایم با وضع قواعد روش علمی از جمله در نظر گرفتن واقعیتهای اجتماعی به عنوان شیئی و تمایز طبیعی و مرخصی امور در جوامع، اهداف جامعه‌شناسی کنت را در عمل پیاده کرده و دامنه آن را وسعت می‌بخشد و جامعه‌شناسی اثباتی را پایه‌گذاری می‌نماید.

دورکهایم به جدایی کامل و مستقل جامعه‌شناسی از فلسفه معتقد بوده ولی خود مسأله «روح جمعی»، «وجدان جمعی» «آگاهی جمعی» را که نشانی از فلسفه دارند مطرح می‌نماید. وی در اثر معروف «تقسیم‌کار اجتماعی» خویش به مفهوم همبستگی زنده و فعال بین حرفه‌های متفاوت می‌پردازد و مسأله وضع یک طبقه را در بین دیگر طبقات در رابطه با آگاهی دیگر طبقات از آن طبقه بررسی می‌نماید. در واقع در مکتب دورکهایمی، طبقات اجتماعی بر اساس تئوری وجدان جمعی یا آگاهی جمعی مورد بحث قرار

1-Exchange theory

نظریه مبادله: از جدیدترین نظرات فردگرایانه متکی بر روانشناسی رفتاری است و آرا و نظریات «جرج هومنز»، «پیتر بلا»، و تا حدودی «جیمز کلمن» در این رابطه مطرح می‌باشند.

2-Ethnomethodology

روش‌شناسی مردمی: «گارفینگل» پایه‌گذار و مبدع این بینش می‌باشد. بکارگیری این هدف که جهان اجتماعی بوسیله کنشهای کنشگران در حین عمل و بر اساس مفروضاتی بدیهی و مسلم، تولید و نو به نو می‌شوند.

3-Evolutionalism

تطورگرایی: بیان دگرگونی جوامع در درازمدت. این دیدگاه به نظریه تکامل در علوم طبیعی پیوند خورده است. «ابن‌خلدون»، «اسپنسر»، «والتر باگست»، «لودویک گمپلویچ»، «ناویکو»، «کارل مارکس» از جامعه‌شناسان تطورگرا محسوب می‌شوند.

4- Humanism

انسانگرایی: جریانی فکری که در آن به تأکید بر ارزشهای خاص انسانی در برابر ارزشهای مادی، اقتصادی، فنی و حتی ارزشهای دینی و فوق مادی پرداخته می‌شود. اصطلاحی است بسیار متداول لیکن با معانی بسیار گوناگون و در مواردی متناقض. انسانگرایی از دیدگاهی دیگر، اعتقاد به رستگاری انسان تنها از طریق کاربرد نیروی انسانی است.

می‌گیرد. ^(۱) «گورویج» با اعتراف به سهم مکتب دورکهایمی در پرورده شدن مفهوم طبقات اجتماعی، به غفلت وی از مشکل طبقات اجتماعی و اندیشیدن به نوعی نظام صنفی در این رابطه اشاره می‌نماید و عقیده دارد که مطرح نمودن مشکل طبقات اجتماعی با زبان و بیان عقاید، نیازها و آرمانها، خطر پیونددهی نظریه جامعه‌شناختی طبقات اجتماعی را با مقدمات فلسفی ذهنی و مبتنی بر تعابیر روحانی به دنبال دارد. ^(۲)

دورکهایم با اعتقاد به تمایز تقسیم کار اجتماعی از تقسیم کار فنی، تقسیم کار اجتماعی، جوامع ابتدایی را حاصل همبستگی مکانیکی که نتیجه یکنواختی و همسنخی افراد این جوامع است به صورت طبیعی و ماشینی که در نتیجه فرایند تدریجی به وجود می‌آید، توضیح می‌دهد. اما در جوامع جدید، با تقسیم کار فنی بر محور عدم تشابه افراد، همبستگی ارگانیک (اندامی) به وجود آمده که موجب پیدایی طبقات اجتماعی که در جوامع اولیه کمتر مشاهده می‌شده، گردیده است. وضع و میزان همبستگی، شکل حقوقی متفاوتی را در جوامع ابتدایی و جوامع پیشرفته نشان می‌دهد. در جوامع ابتدایی، حقوق صورت طبیعی و قراردادی دارد ولی در جوامع جدید شکل قراردادی و تدارکی که اخلاق در آن سهم عمده‌ای دارد، به وجود آمده است. ^(۳)

ابن خلدون

نوعی از تطورگرایی در آثار ابن خلدون مشاهده می‌شود که بعدها اسپنسر و سایر جامعه‌شناسان تطورگرا در قرن نوزدهم آن را مطرح می‌نمایند. ابن خلدون تطور و دگرگونی جوامع را به عنوان اصل و سستی الهی که اشخاص و اوقات و شهرهای بزرگ تا سرزمینها و کشورها و قرون متمادی و دولتها را در بر می‌گیرد، می‌داند وی عامل اصلی و تعیین کننده تحول دولتها و دگرگونی زندگی اجتماعی را عامل روانشناختی «عصبیت» می‌داند. این عامل نیروی محرکه که تاریخ و منشأ تمامی دگرگونیها و جانشینی متوالی گروههای اجتماعی و نسلها می‌باشد. همچنین «معیشت» را به عنوان یک نیاز اساسی از ضروریات طبیعی از عوامل تطور در مراحل اولیه تمدن می‌شمارد. ^(۴)

ابن خلدون در بحث تشکیل طبقات اجتماعی با اشاره به دو نوع جامعه ناهمگن بیابانگردها و بادیه نشینها، و گروه شهری بیان می‌دارد که اقوام بیابانگرد به دلیل شجاعت و تهورشان با توجه به خصوصیات جامعه شهری بر آنها غلبه می‌نمایند. این گروه پس از غلبه، امکانات اقتصادی و اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهند و فقط امکانات پست را در اختیار گروه مغلوب یعنی گروه شهری قرار می‌دهند. تأثیر گروههای غالب و مغلوب بر یکدیگر و تأثیر شرایط جدید موجب تغییر خصوصیات گروههای غالب و مغلوب خواهد شد، و وضعیت طبقاتی جدید با رفاه طلبی گروه غالب و از دست دادن عصبیت خویش و تغییر انسجام اجتماعی آنها و بالعکس تغییر روحیات گروه مغلوب و انسجام اجتماعی میان آنها، تغییر خواهد نمود. این پدیده دوری در شکل‌گیری طبقات و تطور جوامع از دیدگاه ابن خلدون آیینی است که خداوند در میان بندگان خویش قرار داده است. ^(۵)

۱- تلخیص از جزوات درسی.

۲- گورویج، ژرژ. همان منبع صفحات ۱۲ تا ۱۴.

۳- تلخیص جزوات درسی و نظریه‌های جامعه‌شناسی، تألیف غلامعباس توسلی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها ۱۳۷۰

۴- تلخیص از مقدمه ابن خلدون، ترجمه دکتر محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷

۵- همان منبع.

مارکس

منطق دو قطبی دیالکتیک هگلی و تأثیر دستاوردهای علوم و نظریه فوئر باخ و نیز عقاید سوسیالیستهای فرانسه مانند سن سیمون، فوریه و پرودن و همچنین نظریات داروین و لامارک و مردم‌شناسان اولیه و شرایط اقتصادی و اجتماعی قرن نوزدهم انگلستان در افکار مارکس و ارائه نظریه تکاملی وی تأثیرگذار بوده است.^(۱) علیرغم نوسانها و تزلزل شدید در اندیشه‌های مارکس، به طور کلی منشأ و بنیان طبقات اجتماعی به عنوان واحدهای جمعی واقعی مبتنی بر نقشی است که طبقات در تولید و توزیع اموال اقتصادی بازی می‌کنند، و مالکیت ابزار تولید و موقعیت فرد را در نظام طبقاتی مشخص می‌کنند و با توجه بدین نقش در جریان تولید، ایدئولوژی و دیگر جنبه‌های طبقات اجتماعی تعیین می‌شوند. جامعه‌شناسی مارکس، جامعه‌شناسی نبرد طبقاتی است، و مبارزه طبقاتی سنگ زیربنای تحلیل مارکس از سرمایه‌داری و فلسفه تاریخ است. مارکس در بیانیه کمونیستی می‌گوید:

«تاریخ تمامی جوامع تا به امروز همانا تاریخ نبرد طبقات است. آزاد مردان و بردگان، نجبا و عوام، خوانین و رعایا، استادکاران و شاگردان، خلاصه، ستمگران و ستمدیدگان که در تضادی دائمی رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند. نهان یا آشکار، در نبردی بی‌امان بوده‌اند که هر بار با واژگونی انقلابی همه جامعه یا با ویرانی مشترک طبقات درگیر در نبرد خاتمه یافته است.»^(۲)

مستقیم تجلی ستیز گروهها در تاریخ جوامع بشری، مفهوم طبقات اجتماعی نزد مارکس را بیان می‌دارد هر چند این مفهوم تا حدودی مبهم و بدون تعریف مشخص می‌باشد. مارکس عقیده دارد تضاد دو گروه متخصص پرولتاریا و بورژوازی منجر به انقلاب سوسیالیستی و به قدرت رسیدن طبقه کارگران و از بین رفتن دولت و طبقات خواهد انجامید.

« هنگامی که در جریان توسعه، همه تنازعات طبقاتی محو شوند و تولید یکباره در دست افراد متحد با هم متمرکز گردد، قدرت عمومی، خصلت سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت عمومی به معنای دقیق کلمه، همانا قدرت سازمان یافته یک طبقه برای ستمگری بر طبقه‌ای دیگر است. اگر طبقه کارگر در نبرد بر ضد بورژوازی مجبور است به صورت یک طبقه واحد درآید، اگر طبقه کارگر در اثر انقلاب تبدیل به طبقه مسلط می‌شود و بدین عنوان روابط تولیدی قدیم را به شدت از بین می‌برد، در این صورت همراه با نابود کردن نظام تولیدی قدیم شرایط بقای تخصص طبقاتی را نیز از بین خواهد برد. در این صورت، طبقات و در نتیجه تسلط خاص طبقه کارگر به عنوان طبقه نیز از میان خواهد رفت. به جای جامعه بورژوایی قدیم، با همه اختلافهای طبقاتی آن، اتحادی پدید خواهد آمد که در آن شکفتگی آزادانه هر کس شرط شکفتگی آزادانه همگان است.»^(۳)

مارکس می‌گوید تبعیت افراد نسبت به طبقات معین فقط آنگاه از میان خواهد رفت که طبقه‌ای تشکیل شود که دیگر منفعت طبقاتی خاصی که بخواهد در مقابل منفعت طبقه مسلط، حفظ کند نداشته

۱- سروش، عبدالکریم. دانش و ارزش.
۲- بیانیه کمونیستی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۱، به نقل از مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ریمون آرون، ترجمه باقر پرهام، جلد اول، ص ۱۵۹،
۳- بیانیه کمونیستی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۸۳-۱۸۲، به نقل از همان منبع، ص ۱۶۱

باشد.^(۱) وی با تفکیک زیربنا از روبنا، بر اساس روابط تولیدی (زیربنا) تمامی جنبه‌های طبقات اجتماعی را تبیین می‌کند. از دیدگاه مارکس دولت و قانون، اصطلاحاتی هستند که محتوی خود را همیشه از شرایط طبقاتی جامعه می‌گیرند، و پروتورها با این تجلی کلی افراد جامعه یعنی دولت در تضاد مستقیم بوده و هستند و از این رو با دولت باید بجنگند تا شخصیت خود را پیروز گردانند. این پیروزی که مستلزم وحدت پروتورها است فقط بر اثر تحول طولانی به انجام می‌رسد و در واقع به صورت طبقه‌ای برای خود درمی‌آیند. مارکس حکومت بورژوازی نوین را چیزی جز کمیته‌ اداری امور طبقه بورژوا نمی‌داند زیرا به عقیده وی افکار مسلط هر دوره همانا، افکار طبقه مسلط آن دوره است، و همان آدیانی که روابط اجتماعی را مطابق با قدرت تولید مادی خود برقرار می‌کنند اصول و افکار را هم تولید می‌کنند.^(۲)

«برفراز صورتهای مالکیت، بر فراز شرایط هستی اجتماعی، روبینایی از تأثیرات، پندارها، شیوه‌های اندیشه و دریافتهای فلسفی خاص برافراشته می‌شود. همه طبقه در برافراشتن آن دخالت دارد و این روبنا را بر پایه شرایط مادی و روابط اجتماعی خاص خود می‌سازد.»^(۳)

مارکس جدایی شهر و روستا را بزرگترین نوع تقسیم کار معنوی و مادی می‌داند که از بین رفتن آن از نخستین شرایط کمونیزم است.^(۴) وی تمایز طبقات اجتماعی را نه بر بنیاد کمیت ثروت و نه مقدار درآمد و نه شغل و حرفه بلکه مبتنی بر شرایط اقتصادی مستقل از خواسته‌های خویش می‌پندارد.^(۵) تعداد طبقات و نیز مفهوم ایدئولوژی نزد مارکس نوسانهای بسیاری داشته است.

پارتو

«ویلفردو پارتو» جامعه‌شناس ایتالیایی می‌گوید: ما دو قشر در جمعیت داریم: ۱- قشر پایین، یا طبقه غیر برگزیدگان ۲- قشر بالا یا قشر برگزیدگان که به نوبه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: برگزیدگان حکومتی و برگزیدگان غیر حکومتی.

دریافت پارتو در مورد طبقات اجتماعی بر پایه نظریه روانشناختی وی مبنی بر روابط بین طبقات رهبری کننده و طبقات رهبری شونده می‌باشد. وی دو نوع بازمانده یا غریزه ناشی از «بقای مجموعه‌ها» و «تدبیر» را که علی‌الخصوص در دو نوع منش شیران و روباهان تجلی دارد، مشخص می‌نماید. طبقه حاکم یعنی حکومت شیر به ناچار به منش روباهان متوسل می‌شود و این طرز عمل به مرور موجب ماندن روباهان و برکناری شیران در طبقه حاکم می‌گردد. بدین سان بازمانده‌های مربوط به تدابیر تقویت و بازمانده‌ها یا غرایز مربوط به بقای مجموعه‌ها تضعیف می‌شوند. گرایش به تفوق غرایز تدبیر نزد طبقه حاکم و گرایش به تفوق غرایز مربوط به بقای مجموعه‌ها نزد طبقات محکوم بیشتر می‌شود و آنگاه که این تفاوت طبیعت طبقاتی به حد کافی قوی شود، انقلاب فرا می‌رسد.^(۶)

در دیدگاه پارتو، هستی طبقات اجتماعی نمودی از ناهمگنی اجتماعی است که در تمام جوامع وجود

۱- گورویچ، ژرژ. همان منبع ص ۳۷.

۲- همان منبع، تلخیص از صفحات ۳۷ تا ۴۵.

۳- به نقل از همان منبع، ص ۵۳.

۴- همان منبع، صفحات ۳۵ الی ۳۶.

۵- همان منبع، صفحه ۳۴.

۶- گورویچ، ژرژ. همان منبع.

دارد. این ناهمگنی و بازمانده‌ها (غرایز) و مشتقات آن، منافع و جریان برگزیدگان بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، ضمن آن که هر کدام در شرایط متفاوت اهمیت متفاوتی دارند و گاهی نقش علت را بازی می‌کنند و گاه نقش معلول را. (۱)

وی بیان می‌دارد که در بین اقوام جدید که از لحاظ اقتصادی پیشرفته و کاملاً صنعتی شده‌اند، طبقات اصلی طبقات کارگر و بورژوا نیستند بلکه زیر عنوان سرمایه‌دار، دو طبقه: سودآزمایان (کارفرمایان) و اجاره‌گیران (دارندگان عایدات از زمینها و پس اندازها) وجود دارد که درآمدهای غالباً متفاوت و گاه متضاد دارند. برای کارفرمایان حداقل بودن درآمد پس انداز یا سرمایه‌های دیگری که به استفاده کنندگان اجاره داده می‌شود به صرفه می‌باشد و برای استفاده کنندگان اجاره دار حداکثر بودن آن درآمدها به صرفه می‌باشد. کارفرما می‌تواند همیشه هر نوع خرج یا ضرری را به گردن مصرف کننده بیندازد و در این موارد کارفرمایان و کارگران منفعت مشترکی دارند. توسعه غریزه تدبیر برای موفقیت کارفرمایان و توسعه غریزه بقای مجموعه‌ها در باقی ماندن جزو صاحبان ساده پس انداز تأثیر دارد.

وظایف دسته اول، علت تغییر و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی، و وظایف دسته دوم از عناصر نیرومند ثبات است. نسبت وجود دو دسته در طبقه حاکم وابسته به انواع تمدنهاست. پارتو به طبقات حاکم جامعه سرمایه‌داری کنونی برای بازگشت به منش و کاربرد زور به جای نیرونگ و برگشت به حس بقای مجموعه‌ها توصیه می‌نماید و بر حمایت سرمایه‌داران از انقلابیهای روشنفکر و از سوسیالیستها و حتی آنارشیستها و حتی چاپ شدیدترین انتقادهای ضد سرمایه‌داری توسط سرمایه‌داران و حتی اقدام در پوشش رادیکالیزم توجه می‌کند. به عقیده پارتو تفوق بارز غرایز تدبیر و خصلت روباه در بین طبقه حاکم در عصر سرمایه‌داری پیشرفته موجب انحلال نظام سرمایه‌داری و به قدرت رسیدن جریان تازه‌ای از برگزیدگان خواهد شد. (۲)

ماکس وبر

به عقیده ماکس وبر «موقعیت طبقاتی» و «طبقه» از یکدیگر متمایز می‌باشند، و موقعیت طبقاتی و طبقه چیزی جز شاخصهایی از منافع ویژه همانند یا مشابه که خاص افراد یا جمع آنها هستند، نیست. وی می‌گوید:

- «موقعیت طبقاتی عبارت است از شانس ویژه‌ای برای تملک انحصاری مثبت یا منفی در موارد توزیع اموال و درجات و یا نصیب، و طبقه عبارت از هر نوع گروه متشکل از اشخاص دارای موقعیت طبقاتی همانند می‌باشد.»
- «طبقات، جماعات نیستند بلکه معرف بنیان ممکن برای رفتارهای مشترکند. طبقه می‌تواند جزو جماعت باشد ولی جماعت به هیچ وجه خاص طبقات نیستند برعکس جماعات زمینه مشترکی هستند که اعضای طبقات متفاوت در آنجا به هم برمی‌خورند.»

و بر سه نوع طبقه را مشخص می‌نماید: ۱- طبقاتی که بنیاد تعریف آنها تملک ثروت است و موقعیت طبقاتی آنها قبل از هر چیز از نظر مالکیت مشخص می‌گردد. ۲- طبقاتی که بنیاد تعریف آنها شیوه‌های

۱- همان منبع، صفحه ۱۲۸.

۲- همان منبع، تلخیص از صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۵.

دسترسی است و شانسهای افراد آنها در استفاده از اموال و کالاهای موجود در بازار قبل از هر چیز موقعیت طبقاتی آنها را تعیین می‌کند. ۳- طبقات اجتماعی که بر مجموعه موقعیتهای طبقاتی مبتنی هستند و بین آنها مبادلات است و در عمل نیز مبادلاتی چه از نظر اشخاص و چه از نظر جانشینی نسلها انجام می‌پذیرد.

وی می‌افزاید هر نوع مهارت، پرورش فنی و آموزش معرف نوعی موقعیت طبقاتی است. گذر از یک موقعیت طبقاتی به موقعیتی دیگر متعدد، آسان و گوناگون است و وحدت طبقه عنصری بسیار نسبی است.^(۱) طبقه ممتاز انحصار خرید گرانترین کالاهای مصرفی را دارد از جمله: انحصار فروش و سازمان فروش و انحصار شانس تشکیل ذخایر و ثروت‌مند شدن و انحصار شانس تراکم سرمایه‌ها- از طریق پس‌انداز و اعتبار یا تولید- که امکان اشغال مقام رهبری در صنعت را برایش به وجود می‌آورد.

ویر طبقات را بر اساس نصیب افرادشان به چهار طبقه: ۱- پروولترها ۲- خرده‌بورژواها ۳- روشنفکران و اهل فن بی‌بضاعت ۴- طبقه دارا و ممتاز از لحاظ تربیت، تقسیم می‌نماید.

به عقیده ویر سازمان طبقات و نبرد طبقاتی هنگامی است که:

۱- رقبایی مستقیم روبروی هم باشند که منافع آنها مستقیماً با هم تعارض دارد.

۲- موقعیت طبقاتی ویژه‌ای باعث به حرکت در آمدن تعداد زیادی از افراد شود.

۳- وسایل فنی تولید و پخش و بیان نارضایی به حد کافی توسعه یافته باشند.

۴- عمل مشترکی به سوی هدفهایی روشن درگیر شده باشند.^(۲)

شومپتر

به عقیده شومپتر، هر طبقه‌ای نوعی ارگانیزم اجتماعی خاص، زنده، دارای توانایی عمل و حساسیت است که می‌بایست به عنوان یک واحد در نظر گرفته شود. طبقه غیر از جمع افراد پراکنده‌ای است که عضو آن می‌باشند، هویت طبقه از آنجاست که با طبقه یک کل جامع را تشکیل می‌دهد. طبقه به عنوان کل جامع جلال می‌یابد و واجد زندگانی خاص خود و روح ویژه خویش است. در بحث مشکل طبقات، چهار جنبه: «طبیعت طبقه» که با نقش طبقه در «مجموعه فرایند حیاتی یک جامعه» پیوند دارد، «پیوستگی» طبقه، تشکیل طبقه اجتماعی، و علل و شرایط عینی یک ساخت اجتماعی طبقاتی در یک دوره تاریخی معین، قابل تمیز می‌باشند. طبقه به هیچ وجه از افراد تشکیل نمی‌شود بلکه از خانواده‌ها تشکیل می‌شود چرا که واحد اجتماعی اصیل که سازنده طبقات است همانا واحدی خانوادگی است. شومپتر در صدد یافتن دلیل صعود و سقوط در داخل هر طبقه، کارایی متغیر خانواده‌ها که خود مولود شرایط کلی متفاوتی که نقشهای متفاوتی را تحمیل می‌کند رابه عنوان عامل اساسی مطرح می‌نماید.

شومپتر بنیان طبقات را بر حرفه‌ها قرار می‌دهد و وظیفه معین هر طبقه را در مجموعه‌ای از شرایط و در یک جهت معین قبول می‌کند. وی پس از قبول واقعیت مجموعه‌ها در طول تحلیل خویش، سرانجام به نتایجی می‌رسد که جنبه فردگرایی اشرافی آنها آشکار است. مثلاً می‌نویسد:

«بنیاد نهایی نمود طبقات همان تفاوت استعدادهای فردی است و وظیفه یک طبقه

می‌تواند تغییر کند و طبقه می‌تواند به عنوان طبقه حاکم برقرار بماند. تبیین مطلب اینجاست که

۱- تلخیص جزوات درسی و منابع مختلف.

۲- همان منبع.

استعدادهای موروثی در طبقه گاهگاهی موجب می‌شوند که طبقه وظایف جدید را که با وظایف

فرماندهی مربوطند هتر از طبقه‌ای دیگر انجام دهد.»

به طور خلاصه به نظر شو مپتر قوه محرک صعود طبقات اجتماعی همان روح ابتکار فردی است.

هالبوآکس

موريس هالبوآکس مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی را به عنوان منشأ پیدایی گروه‌های اجتماعی و تعیین مشخصات آنها در نظر می‌گیرد. وی عقیده دارد که وجود طبقه بدون آگاهی طبقاتی امکان‌پذیر نیست. وی تصورات جمعی را آگاهی طبقاتی می‌نامد و روانشناسی نیازهای یک طبقه را بدون آنکه آن را جزئی از کل آگاهی طبقاتی بداند، تجلی دیگری از آگاهی طبقاتی قلمداد می‌نماید. هالبوآکس می‌گوید: طبقات فقط در جامعه سلسله مراتب وجود دارد و با تفکیک طبقات اقتصادی و غیره از طبقات اجتماعی تأیید می‌کند که طبقات اجتماعی دارای سلسله مراتب مستقل از هر نوع ملاک عینی می‌باشند، سلسله مراتبی که بر تصورات و قضاوت‌های ارزشی جمعی بنا نهاده شده که سرچشمه آنها در کل جامعه و در خود گروه مربوط می‌باشد. تعیین این سلسله مراتب مبتنی بر درجه بهره‌مندی طبقه از «فعالیت‌های اجتماعی عالی» مربوط به آرمان خاص جامعه کل و «سطوح نیازهای» مختص هر طبقه و با توجه به ملاک‌های ماده‌ای (به معنای ماده خام طبیعی و نیز به معنای وسیع زمینه فعالیت) که فعالیت یک طبقه بر روی آن صورت می‌گیرد و شدت حافظه جمعی می‌باشد. منظور هالبوآکس از حافظه جمعی، بازسازی خاطرات (تاریخی) بر اساس ملاک‌هایی است که از چارچوب‌های اجتماعی اخذ شده‌اند. وی اشاره می‌کند که حافظه و سنت ضمن انتقال از طبقه نجبا به طبقه بورژوازی و پرولتاریا، حدت خود را از دست داده و کند می‌شوند. (۱)

پیتریم سوروکین

سوروکین جامعه‌شناس آمریکایی ملاک‌های زیر را برای تعریف طبقه و تعیین حدودی که آن را از سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی متمایز می‌سازد، معرفی می‌نماید:

۱- گروه‌بندی‌هایی که از لحاظ حقوقی به روی همگان باز هستند ولی در عمل نیمه بسته‌اند.

۲- گروه‌بندی‌هایی که مبتنی بر همبستگی‌اند.

۳- عادی‌اند.

۴- با هم در تضاد یا در حال تخاصم‌اند.

۵- تا حدودی سازمان یافته یا خصوصاً نیمه‌سازمان یافته‌اند.

۶- نسبت به وحدت و هستی خود تا حدودی آگاه و تا حدودی ناآگاه هستند.

۷- از مختصات جامعه غربی قرن‌های هجدهم تا بیستم به شمار می‌روند.

۸- معرف‌های گروه‌های چند کارکردی‌اند، که با پیوند یک کارکردی دو جنبه‌ای مشتمل بر حرفه و شرایط

اقتصادی، و تقسیم‌بندی و قشر‌بندی اجتماعی یعنی از طریق وجود مجموعه‌ای از حقوق و وظایف اساساً متضاد با حقوق و وظایف دیگر طبقات اجتماعی به هم مربوطند. (۲)

۱- تلخیص از متون درسی و مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی، گورویچ، بخش موريس هالوآکس.
۲- همان منبع،

ژرژ گورویچ

گورویچ جامعه‌شناس فرانسوی پس از نقد و بررسی مفهوم طبقات اجتماعی نزد دانشمندان مارکسیست و غیرمارکسیست، طبقات اجتماعی را گروه‌بندیهای خاص پدیده‌ای و دورادوری که فراکارکردی بودن، گرایش شدید به ساخت‌پذیری، مقاومت در برابر نفوذ جامعه‌کل و ناهمگرایی اساسی نسبت به یکدیگر از خصایص ذاتی آنهاست، تعریف می‌نماید. گورویچ عقیده دارد در تعریف خود با توجه مفهوم و برداشت وی از ساخت‌پذیری، آگاهی طبقاتی و آثار فرهنگی طبقات به عنوان جنبه‌های مهم واقعیت آنها، به طور ضمنی تأیید شده‌اند.^(۱)

منظور گورویچ از ملاک «پدیده‌ای»، تمایز طبقات از گروه‌بندیهای وضعی (رسمی) از قبیل مراتب و کاستها و سلکها و اصناف و غیره و گروه‌بندیهای اختیاری، و ملاک «دورادوری» تشخیص آن از گروه‌بندیهای صمیمی دائماً مجتمع و یا دوره به دوره و یا تماسهای مصنوعی، و ملاک «فراکارکردی» به معنای تشکل طبقات از گروه‌بندیها و سلسله مراتب کارکردی در درون خود، و ملاک «ناهمگرایی» برای تمیز از گروه‌بندیهای همجنس نسبتاً همگرا، و ملاک «مقاومت در برابر نفوذ جامعه‌کل» برای تفکیک از سایر گروههایی که در جوامع کل جذب می‌شوند، و ملاک «ساخت‌پذیری» به معنای لزوماً سازمان‌یافته نبودن آنها (ساخت‌پذیری لزوماً به معنای تجلی در سازمان نیست) می‌باشد.^(۲)

در خاتمه گورویچ با ذکر خصائصی چند برابر طبقه اجتماعی، تعریف زیر را برای طبقات اجتماعی ارائه نموده است:

«طبقات اجتماعی از گروه‌های خاص بسیار وسیع‌اند که به عنوان جهان بزرگی مرکب از گروه‌های فرعی از وحدتی خاص برخوردارند که مبتنی است بر ماوراء کارها بودن، مقاومت در برابر نفوذ جامعه‌کل، تباین اساسی با یکدیگر، شالوده (ساخت)‌پذیری شدید مشتمل بر آگاهی جمعی متفوق و آثار فرهنگی ویژه، این نوع گروه‌ها که فقط در جوامع کل صنعتی شده‌ای که الگوهای تکنیکی و وظائف اقتصادی تکامل‌یافته‌ای دارند پدید می‌آیند علاوه بر مشخصات قبلی واجد ویژگیهای ذیل می‌باشند: طبقات اجتماعی گروه‌های واقعی، گشاده، فاصله‌دار، و از نوع تقسیمی پایدارند که فاقد سازمان بوده و فقط دارای اجبار مشروط می‌باشند.»^(۳)

نقد و نظر

تنوع آرا و نظریات رایج در جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی که در اینجا فقط به اهم آنها به طور اجمالی اشاره گردید. تا حدودی مبین اهمیت و پیچیدگی نسبی آن می‌باشد. با این همه علیرغم این تنوع و وجود پاره‌ای اختلافات در آنها، اکثر مکاتب و دکترینهای رایج در جامعه‌شناسی بر نفی ماوراءالطبیعه و باورهای دینی دور می‌زند و علمی بودن مفاهیم نیز بر این اساس مورد تأویل قرار می‌گیرند. ضمن اینکه بسیاری از نظریات را در یک روند اثبات‌گرا، ساخت‌گرا، تحول‌گرا، کارکردگرا، و یا غیره می‌توان مشاهده

۱- گورویچ، ژرژ. همان منبع، ص ۲۰۸.

۲- همان منبع، صفحات ۲۰۸ الی ۲۳۵.

۳- همان منبع، صفحه ۲۳۷.

نمود، خط رابط و زیربنایی از تفکرات و پیش فرضهای مغایر با هستی‌شناسی و انسان‌شناسی دینی در این مکاتب می‌بینیم، که نقد آن محتاج بحث مبسوطی است.

- «بیطرفی علمی» جامعه‌شناسی اثباتی که ناشی از عملکرد «دین بشریت» در روابط اجتماعی جدید و تفکیک دین از سیاست می‌باشد، نتیجه‌ای جز از دست دادن صورت آشکار ایدئولوژی و تسلیم در برابر قدرت نبوده و مفهوم سیاسی «بیطرفی» آنها نیز جز این نبوده است. «الوین گولدنر» معتقد است که این تمایل در تحولات بعدی جامعه‌شناسی اثباتی نیز دیده می‌شود. به نظر وی جامعه‌شناسان این مکتب از یک طرف حاصل تحقیقات خود را در اختیار مدیران جامعه قرار می‌دهند و از طرف دیگر با تکیه بر روش و عدم توجه به محتوی، تضاد ارزشها را نادیده می‌گیرند و در نتیجه از وضع موجود حمایت می‌کنند.^(۱) مکاتبی نظیر کارکردگرایی، ساخت‌گرایی و غیره نیز به نوعی در توجیه وضعیت موجود، نابرابریهای اجتماعی را دارای کارکردی برای نظم موجود می‌دانند. بسیاری مکاتب مدعی تغییرات و تطور مثبت در جوامع، طراحان افکار و ایده‌هایی بوده‌اند که حاصل آن اشکال نوینی از نابرابریهای اجتماعی از فاشیسم و نازیسم و کمونیسم و صهیونیسم تا صور گوناگون فرهنگی که از خود بیگانگی تمدنها را در برابر یکدیگر به همراه داشته، بوده است. مکاتب مختلف جامعه‌شناسی از مثبت‌گرایی تا ماتریالیسم دیالکتیک هر دو مدعی علمی بودن و رهنمونی جوامع انسانی در مسیر مناسب می‌باشند. اما امروزه این مکاتب همگی امتحان خود را پس داده و ار مغانی جز تجویز اخلاق جاری و مرسوم و به عبارتی نوعی هم‌رنگی با جماعت و تشدید بی‌هویتی و مسخ آدمی نداشته است.

در واقع چه بسا تئوریهای جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، خود از عوامل تشدید سلسله مراتبهای طبقاتی بوده‌اند. با این حال در اینجا نظریات مذکور را به طور گذرا نتیجه‌گیری می‌نماییم.

- انتساب دگرگونیها به ذات باریتعالی و دوری بودن تطورات جوامع و توجه به عوامل روانشناختی و اقتصادی «عصبیت» و «معیشت» از نکات مثبت در نظریه ابن‌خلدون می‌باشند اما از دیدگاه ابن‌خلدون اشکال طبقاتی در جوامع ابتدایی وجود ندارد و جامعه طبقاتی پس از تخاصم میان دو گروه و غلبه گروهی بر گروه دیگر پدید می‌آید.

- پارتو (ی) فردگرا، با مسلک سیاسی اشرافی و نامساوات طلب که مساوات طلبی اقتصادی یا سیاسی را جز مشتقات بشردوستانه نمی‌داند و تأثیر اندیشه‌های وی بر فاشیسم ایتالیا و استفاده موسولینی و اطرافیانش از افکار وی و خاصه هشدار پارتو به طبقات حاکم سرمایه‌داری برای بازگشت به حس بقای مجموعه‌ها، وی و نظریاتش را حقیرتر از آن می‌نماید که ارزش نقد بیش از این را داشته باشد. گورویچ در نقد افکار جزمی و مکانیستی پارتو و با اشاره به عدم درک وی از مفهوم طبقات اجتماعی و نپرداختن به تحلیل وضع طبقات و نبرد طبقاتی و دورنمای آن در نوع معینی از جامعه و در ساخت کلی جامعه کنونی بیان می‌دارد. ملاک انتخاب در نزد پارتو همانا «نفس برتری» است و یکی کردن مشکل طبقات اجتماعی و مشکل برگزیدگان، علاوه بر نسبت ارزشی آن، فقط موجب ابهام و اختلاط انواع گروه‌بندیهای موجود در بالای سلسله مراتب می‌شود. توسل پارتو به نوعی روانشناسی فردگرایی ابتدایی و مبتذل مبتنی بر بازی‌گریز دلخواسته است و بحث منش شیران و روباهان وی به روزنامه‌نویسی مبتذل شباهت دارد تا به یک تحلیل

۱- گلدنر، الوین. بحران در جامعه‌شناسی غرب. ترجمه فریده ممتاز، تهران: شرکت انتشار، ۱۳۶۸

روانشناختی و جامعه‌شناختی جدی. و به طور کلی پارتوحتی از روانشناسی و جامعه‌شناسی زمان خود نیز بی‌خبر است و در واقع هیچ نکته‌ای از روانشناسی طبقات اجتماعی را توضیح نداده است.^(۱)

- علیرغم ادعای برخی مبنی بر طرح قدرتمندانه مشکل طبقات اجتماعی توسط مارکس، به واقع هیچ یک از جنبه‌های مسأله با اهمیت طبقات اجتماعی نه از لحاظ محتوی و نه از لحاظ بنیان و محدودیتها و حدود تأثیرات آن به قدر کافی توضیح داده نشده است. گورویچ در نقد افکار مارکس به نکات مثبتی نظیر توجه مارکس به اینکه طبقه، کاست یا مرتبه اجتماعی و یا صنف و حرفه و غیره نیست، در نظر گرفتن طبقه در حکم نمودهای اجتماعی تام، نشان دادن جبر جامعه‌شناختی خاص طبقات اجتماعی، اشاره می‌کند. توجه ناچیز نسبت به تمایز گروه‌بندی خاص طبقات اجتماعی از دیگر گروه‌بندیها به دلیل اهمیت دادن بیش از اندازه به نقش تولیدی طبقه، مقابله طبقه اجتماعی فقط با دو نوع گروه‌بندی خاص دولت و حزب سیاسی، شدیدتر شدن اختلاف سایر گروه‌بندیها در جامعه پس از سرمایه‌داری حتی در صورت تحقق ادعای مارکسیسم در مورد محو طبقات، کمبود روانشناسی جمعی طبقات (تحلیل تخصیص آگاهیهای جمعی، اندازه‌گیری درجه مسدود بودن آنها نسبت به یکدیگر و درجه نفوذپذیری یا نفوذناپذیری آنها در برابر آگاهی یا آگاهیهای جمعی جامعه کل) در نظریه مارکسیستی، اندیشیدن مارکس به دو طبقه و امکان به وجود آمدن طبقات تازه در جامعه صنعتی، خودداری از قبول رابطه طبقات به معنای خاص با نظام سرمایه‌داری، کوتاه، کلی، انتزاعی و پرنوسان بودن تبیین پیشنهادی ماتریالیسم دیالکتیکی، عدم تشریح شکافها و تعارضات ممکن میان جامعه کل و جبر جزئی طبقات، و ارتباط نظریه با نقش پرولتاریا در آینده بشری از اشکالات مطروحه توسط گورویچ در بینش مارکسیسم می‌باشد.^(۲) به نظر ما علاوه بر نقاط ضعف بنیانی و ساختاری در بینش مارکسیستی، تناقضات فراوانی در نظریات مزبور مشاهده می‌شود که شرح آنها خارج از حوصله این تحقیق می‌باشد. مضافاً در این رابطه انتقادات متعددی از سوی صاحب‌نظران و اندیشمندان مسلمان مطرح و منتشر گردیده است، از جمله تألیفات استاد شهید مطهری، که بنا به قول ایشان (با اشاره به تناقضات مطروحه) جای بسی تعجب و ... است، از علمی قلمداد شدن افکار و ایده‌های مارکسیسم (و عالم‌نمایی مارکس) در جهان.

- گورویچ در نقد نظریه «طبقات اجتماعی» مارکس و بر، ایرادات و اشکالات زیر را مطرح نموده است: ترکیبی انتخابی از افکار «شمولر»، «بوشر» و پارتو با مخلوطی از احتمال‌گرایی خاص تیپولوژی وبری با برخی القائات «تونیس»، توجه نداشتن به طبقه به عنوان یک گروه واقعی و یک کل غیرقابل تبدیل به اجزای خود و یک نمود اجتماعی تام، عدم تبیین روابط بین شانسها و معنای اجتماعی رفتارها و امکان روابط افراد با یکدیگر و توضیح خاستگاه منزلت، کاملاً لفظی بودن تضاد میان طبقه و موقعیت طبقاتی، بی‌نهایت بودن تعداد موقعیتهای طبقاتی به دلیل تعدد شانسهای مثبت و منفی و عدم امکان وحدت بخشیدن به آنها، محروم بودن از امکان تحلیل آنچه در لحظات متفاوت هستی و شکل طبقه اجتماعی در داخل آن روی می‌دهد، انکار واقعیت غیرقابل تبدیل بودن طبقه به عنوان یک مجموعه، عدم موفقیت به برقراری رابطه تابعی بین طبقات اجتماعی و آثار فرهنگی، منتفی شدن مفهوم طبقه در نظریه «وبر»، مصداق نداشتن انحصارهای عملی جز در مورد طبقات بالا، به کار بردن مفهوم انحصار منحصرأ در مورد طبقات متمایز و نه در مورد

۱- ژرژ گورویچ همان منبع، صفحات ۱۳۵ تا ۱۴۱

۲- همان منبع صفحات ۱۰۰ الی ۱۱۰

طبقات اجتماعی، ظاهر شدن طبقات فقط در جوامع نوع سرمایه‌داری.

- «شومپتر» برای درک تخصص طبقاتی جوامع سرمایه‌داری جدید متوجه نظام اشرافی و صنّف‌گرایی قرون وسطی می‌باشد که نشان‌دهنده عدم توجه وی در بحث طبقات اجتماعی به تفاوت میان نظام‌های اقتصادی، دوره‌های تاریخی و انواع ساختهای اجتماعی می‌باشد. شومپتر برخلاف نظر وبر و مارکس معتقد به وجود طبقات، فقط در جوامع صنعتی نمی‌باشد. هر چند موقعیتهای طبقاتی در مواردی به صورت خانوادگی و یا موروثی بوده‌اند، معذک تحلیل طبقات صرفاً بر اساس معیار خانواده منطقی به نظر نمی‌رسد چراکه اعضای یک خانواده واحد می‌توانند به آسانی از لحاظ موقعیت طبقاتی از یکدیگر جدا شوند و طبقه خود را عوض نمایند. ضمناً در تحلیل شومپتر معنای اصطلاح وظیفه (فونکسیون) روشن نیست.

- هالبواکس نسبت به سایرین نظریات روشنتری را با توجه به نکات و جنبه‌های متعدد و با ترکیب ملاک‌هایی ارائه نموده است. وی با دریافت امکان عدم تطابق عنصر نیاز و مصرف با نقش تولیدی و امکان تناقض عنصر روانشناختی و ارزشی مستتر در نمود کلی طبقه با وظایف اقتصادی، به ناکافی بودن استناد صرف به نقش تولیدی پی برده است. ظاهراً هالبواکس سعی نموده در یافته‌های خود را از فلسفه تاریخ و موضع‌گیری سیاسی بر حذر دارد. وی به تابعیت کامل آگاهی طبقاتی از آگاهی جمعی مسلط بر تمامی جامعه کل اعتقاد دارد، اما به نظر گورویچ (در نقد نظریه هالواکس) آگاهی طبقاتی واجد نیرو و قوه‌ای است که می‌تواند آثار فرهنگی ویژه خود را تولید کند و آن را در برابر آثار فرهنگی دیگر طبقات و حتی تمامی جامعه قرار دهد.^(۱) هالبواکس نیز معتقد است طبقات اجتماعی در هر نوع جامعه‌ای وجود دارد. ملاک «سطح نیازها» در نظریه طبقات اجتماعی هالبواکس به دلیل پرنوسان بودن نیاز، ضروری است. به منظور پی‌ریزی بنیان نظریه‌ای بر اساس معیار مذکور، تداخل و ارتباط این ملاک در سطوح فردی و جمعی و نیز معیارهای مورد نظر جهت اندازه‌گیری آن، مطمح نظر قرار گیرد. ملاک «تماس مستقیم با ماده» در نظریه هالبواکس برای تمیز طبقه کارگر در تمامی موارد صدق نمی‌نماید. مفهوم حافظه جمعی در نظریه هالبواکس نیز دقیقاً روشن نشده است.

- علیرغم تلاشهایی که سوروکین برای تکمیل نظریه طبقات اجتماعی از خود نشان داده، معذک وی نتوانسته ترکیب جامعی از عناصر کمابیش مورد قبول داشته باشد. به نظر گورویچ، سوروکین تأکید اغراق‌آمیزی بر نقش جامعه کل، نقش عنصر روحانی و ذهنی در داخل جامعه، و عناصر سازمان یافته طبقه به دلیل اهمیت بیش از حد لزوم قائل شدن به عنصر حقوق در طبقه، دارد.^(۲) سوروکین در مورد آگاهی طبقاتی و روابط گروه‌ها در برابر جامعه کل و طبقه‌بندی خاص آنها توضیحات کافی ارائه نداده، و وظایف طبقه اجتماعی را به حرفه و وضع اقتصادی و درجه اجتماعی محدود نموده است.

- با اینکه گورویچ تا حدودی تواناییهای نظری و بیانی خویش را در مطالعات و نقد نظریات دیگران در بحث طبقات اجتماعی نشان می‌دهد، اما بسیاری ابهامات و نکات منفی در نظریه وی در لابلائی مغلق گوییها و لفاظیها پنهان گردیده است. اگر مغلق‌گویی چنانچه در مقدمه مترجم (باقر پرهام) نیز اشاره گردیده، شیوه نگارش گورویچ است و ایشان بر اساس مفروضات از پیش معین خود از جمله: مخالفت با فلسفه تاریخ و نفی مذهب و متافیزیک، و یا طبقات را پدیده جوامع سرمایه‌داری جدید و نمود اجتماعی تام و

۱- همان منبع، صفحه ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- همان منبع، صفحه ۲۰۳.

غیر قابل تبدیل به اجزای خود و حتی متفاوت با بسیاری سلسله مراتبها حتی نظام کاستی و برده‌داری، و فراکارکردی و دورادوری دانستن طبقات، با نظریات دیگران برخورد می‌نمایند، انگ نومی‌نالیستی (نامگرایی) یا روح‌گرایی و ... زدن بدون ارائه دلایل کافی برای انکار، خود به نوعی نومی‌نالیستی است. گورویچ آنچنان در مورد طبقه صحبت می‌کند که به نظر می‌رسد طبقه (طبقات) نزد ایشان اصالت دارد، بدون آنکه بتوانند در مورد آن اذله و توضیح کافی ارائه بدهند. وی در این تأکید بیش از حد خود بر طبقه، به مقاومت طبقه در برابر در جامعه کل و امکان تأثیر طبقه بر جامعه کل اغراق می‌نماید. گورویچ به هنگام نقد نظریات دیگران بر تخصص طبقاتی و آگاهی طبقاتی اهمیت می‌دهد، در حالیکه وقتی نوبت به خود وی می‌رسد در این رابطه به تأییدات ضمنی بسنده می‌نماید.^(۱) اگر طبقات نوع گروه‌هایی می‌باشند که فقط در جوامع کل صنعتی شده‌ای که الگوهای تکنیکی و وظائف اقتصادی تکامل یافته‌ای دارند، پدید می‌آیند، بدیهی است آقای گورویچ تمامی اشکال نابرابری گروه‌های اجتماعی در برابر یکدیگر را در طول تاریخ گروه‌بندی‌های موضعی بنامند.^(۲) ایشان ملاک «دورادور» بودن طبقه را به گونه‌ای مبهم طرح نموده‌اند. نگارنده متوجه منظور آقای گورویچ از کاربرد این کلمه نشده، اگر این واژه به معنای زمانی آن است که تناقض آشکاری با ادعای پیدایی طبقات در جوامع سرمایه‌داری جدید دارد و اگر گستره اجتماعی مورد نظر می‌باشد که سؤالات متعددی در این رابطه مطرح و نیازمند پاسخگویی می‌باشد که این ابهام‌گویی و کلی‌گویی آقای گورویچ چیزی را روشن نمی‌نماید و ایشان خودشان خیال کرده‌اند که مشکل طبقات اجتماعی را حل کرده‌اند. از سوی دیگر گورویچ معتقد است مارکس طرح قدرتمندانه‌ای از مشکل طبقات اجتماعی ارائه نموده بود.

در این جا ما قصد نداریم به نقد کامل نظریات طبقات اجتماعی بپردازیم که این بحثی است مطول و مستقل از موضوع تحقیق، اما ضروری می‌نمود برای بررسی «خاستگاه طبقاتی نمایندگان» به اختلافات نظری و تبعات آن بر فرآیند تحقیق که تنوع چارچوبها و نتایج حاصله را در پی خواهد داشت، اشاره شود. اما با توجه به اینکه هیچیک از موارد یاد شده از نظریات تک عاملی: «عصبیت» ابن خلدون، «نقش برتری» پارتو، «مسائل مربوط به تولید» مارکس، ملاک «شانس» وبر، و معیار «خانواده» شوپتر تا نظریات چند عاملی هالبواکس نظیر «سطح نیازها» و «تماس مستقیم با ماده» (و توجه به تبعیت آگاهی طبقاتی از آگاهی جمعی)، و ملاکهای «حرفه و وضع اقتصادی» و «درجه اجتماعی» سوروکین، و ملاکهای «پدیده‌ای»، «دورادوری»، «فراکارکردی»، «گرایش شدید به ساخت‌پذیری» «مقاومت در برابر نفوذ جامعه کل» و «ناهمگرایی اساسی نسبت به یکدیگر» گورویچ، مورد قبول واقع نگردید، و از آنجا که علی‌رغم وجود خط رابطی مبنی بر حذف قوانین هستی‌شناسی میان نظریه‌های رایج جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، دو جهت متفاوت نگرش افراطی تخصص طبقاتی و دیدگاه تفریطی توجیه نابرابریها مشاهده می‌شود، سؤالات و نکات متعددی را در ذهن متبادر می‌سازد که نظریات مزبور قادر به پاسخگویی بدانها نیستند. لذا به منظور پرهیز از یک بررسی کلیشه‌ای و جهت حصول نتایج علمی و قابل قبول، به تطبیح اجمالی نظریات اسلامی می‌پردازیم. البته تفسیر این مهم بر اساس اصول و موازین اسلام (که انجام نیافته) بایسته و لازم است، لیکن به قدر ضرورت به تحدید نظری موضوع تحقیق در این خصوص بسنده می‌نماییم.

۱- همان منبع، صفحه ۲۰۸

۲- همان منبع، بخش خصائص اساسی طبقات اجتماعی.

خواجه نصیرالدین طوسی و فارابی، طبقات و اقشار در یک مدینه (جامعه) را بر اساس اهداف و وظایف آنها مشخص نموده و (جوامع کل) مدائن را بر حسب اداره جامعه به دست هر یک از طبقات مذکور تقسیم‌بندی نموده‌اند. خواجه به طبقات: «اهل فضائل»، «ذوالأسنه»، «مجاهدان»، و «مالیان» اشاره می‌نماید. وی و فارابی «مدینه فاضله» را که حکومت حکما و افاضل می‌باشد، مدینه واقعی می‌دانند. مدینه نازله (جاهله) که در مقابل مدینه فاضله قرار دارد به مدائن: بدآله، تغلب (جلادین)، خست (سیاره)، جماعیه، ضارّه (جاهله)، ضروری، نزالت، و کرامت منقسم می‌شود. «مدینه مبدله» نیز که حد واسط میان مدائن فاضله و نازله می‌باشد در آن ترکیبی از آرای نیک و بد مشاهده می‌شود. در دیدگاه فارابی مدینه نزالت و بدآله که مبتنی بر اصل سودورزی است و مدینه جماعیه که هر کس خود را مساوی دیگری می‌پندارد و هرج و مرج حکمفرما است (نوعی جامعه سوسیالیستی)، مردود می‌باشند و تنها مدینه فاضله که در جستجوی سعادت واقعی است، مدینه ایده‌آلی است که در آن بر طبق قواعد حکمت حکمرانی می‌شود.^(۱)

در سالهای قبل از انقلاب اسلامی با توجه به تأثیر افکار و اندیشه‌های مارکسیستی حتی در گروه‌های روشنفکر مسلمان، از مفاهیم اجتماعی قرآن نوعی حالت دو قطبی در جامعه بر اساس برخورداریه‌ها و محرومیت‌های مادی و بر اساس مفاهیم معنوی برداشت می‌گردید. در این دیدگاه تطابق قطبین مادی و معنوی جامعه به دو قطب استضعافگر و مستضعف تقسیم می‌شد که دو گروه مؤمن و کافر را به وجود آورده‌اند، و خطاب قرار دادن قرآن ناس را (یعنی توده مردم) به معنای وجدان طبقاتی و جهتگیری طبقاتی اسلام و زیربنا بودن اقتصاد و مادی بودن هویت تاریخ از نظر اسلام تلقی می‌گردید. تصریح قرآن به برخاستن رهبران راستین از میان توده مردم نیز نشان از ضرورت تطابق پایگاه اقتصادی و اجتماعی یا پایگاه اقتصادی و طبقاتی می‌داد و ماهیت جنبش پیامبران در قرآن و جهتگیری اجتماعی آنها (با نظر به اقامه عدل و مساوات اجتماعی و در هم ریختن فاصله‌های طبقاتی، تقابل منطقی پیامبران و مخالفین، جهتگیری در مبارزه میان مستضعفان و مستکبران و پیروزی نهایی را از آن مستضعفان دانستن در قرآن) زیربنایی برداشت می‌شد.

شهید مطهری در این رابطه با تأکید بر اصالت روح از نظر قرآن و نفی تقدم ماده بر روح و تقدم شخصیت فطری روانی انسان بر شخصیت اجتماعی وی و قائل شدن امکان جنبش در جهت حق و حقیقت ولو امکاتی ضعیف برای مسخ شده‌ترین انسانها به حکم اصالت فطرت، و ارزش و نیرویی که قرآن برای هدایت و ارشاد و تذکر و موعظه و برهان و استدلال منطقی برای دگرگونی و تغییر مسیر زندگی انسان قائل است، به موارد فوق پاسخ می‌دهد.

ایشان با اشاره به نمونه‌های تاریخی قرآن مبنی بر برخاستن مؤمناتی از متن طبقه ملأ و مستکبر و شوریدن آنان علیه آن طبقه و ارزشهای آن طبقه نظیر: مؤمن آل فرعون، زن فرعون، سحره فرعون، بزرگ شدن موسی (ع) در خانه فرعون و پرورش یافتنش مانند یک شاهزاده و طغیان موسی (ع) علیه نظامات فرعون، ازدواج پیامبر اکرم (ص) با حضرت خدیجه (س) ثروتمند، و غیره، نتیجه می‌گیرد که نه همه مؤمنان از طبقه مستضعفین‌اند و نه همه مستضعفین از طبقه مؤمنان.^(۲)

شهید مطهری ضمن توضیح درباره مفهوم ناس به معنای انسانها و عموم مردم و نه توده مردم و

۱- پورتجن، پرویز در شناخت ابن مقفع و فارابی و بزرگمهر و سلمان فارسی. نشر شباهنگ، ۱۳۵۷، تلخیص بخشهایی از کتاب
۲- مطهری، مرتضی. دیدگاه اسلام درباره موضعگیری طبقاتی.

منسوب بودن امین به ام و نه امت و ارتباط آیه ۷۵ سوره قصص به قیامت و جدا نمودن و نه شهیدان و شورانیدن آنها، بیان می‌دارند.

«هدف اولی پیوند ایمان و معرفت بنده و خدا و انقلاب درونی از راه تولید عقیده و ایمان و شور معنوی است و مردمی را که انقلاب توحیدی و فکری و احساسی و عاطفی یسافته‌اند را برای توحید اجتماعی و اصلاح اجتماعی و برقراری عدل و اقامه قسط می‌شوراند... منطق تحرک و تعقل و بی‌اعتنایی به سنن و تقالید، به جهت به رشد و کمال رسیدن در انسانیت می‌باشد و نه به دلیل محرومیتها و معنویتهای طبقاتی و استضعاف شدگیها...»^(۱)

شهید مطهری پس از روشن نمودن این مهم که آیه استضعاف به عنوان جزئی از آیه استخلاف توضیح دهنده حمایت حق مظلوم یعنی عدل الهی و آیه استخلاف به عنوان اصلی شاملتر و جامعتر که بیانگر احساس فطری کمال‌جویی و مبارزات لله و فی‌الله و مقدس و مبرا از منفعت‌جوییها و انگیزه‌های مادی در پیشبرد بشر می‌باشند، و آیه استضعاف به هیچ وجه در صدد بیان اصلی کلی و توضیح بستر و مکانیسم تاریخی و دانستن پیروزی نهایی از آن مستضعفین نیست، می‌گوید: آنچه تعهد و مسؤولیت می‌آفریند و ابستگی به طبقه محروم نیست، و ابستگی به خدا و وجدان انسانیت است. همچنین اسلام تطابق «خاستگاه و جهتگیری» و یا «تطابق پایگاه اجتماعی و اعتقادی» را نمی‌پذیرد و آن را اصلی غیرانسانی می‌شمارد.^(۲)

ایشان در بحث مربوط به دستیابی به دیدگاه مکاتب درباره هویت تاریخ معیارهای: استراتژی دعوت، عنوان مکتب، شرایط و موانع پذیرش، و عوامل تعالی و انحطاط جوامع را مطرح می‌نماید. استراتژی دعوت در اسلام برخلاف مسیحیت محدود به روابط مسالمت‌آمیز نبوده و برخلاف مارکسیسم تجویز مبارزه در شرایط خاص و پس از مرحله رابطه حکمت و موعظه حسنه است. در این راستا آگاهیهای اسلام پیش از آنکه وابسته به منافع باشد وابسته به عقیده و مسلک و ایمان است. شهید مطهری در این رابطه از سه درجه آگاهی: آگاهی خدایی یا آگاهی جهانی، آگاهی به کرامت و شرافت ذات انسانی و آگاهی به حقوق و مسؤولیتهای اجتماعی نام می‌برد که وابسته به مرتبه مقدم خود می‌باشند. در اسلام نیز هیچ عنوان نژادی، طبقاتی، شغلی، محلی، منطقه‌ای و فردی برای معرفی مکتب اسلام و پیروان آن پذیرفته شده نیست و برخلاف مارکسیسم نیز شرایط و موانع پذیرش و مکانیسم حرکت را نه بر پایه فشار طبقه‌ای بر طبقه دیگر بلکه شرط پذیرش دعوت خود، پاک بودن و دغدغه و نگرانی و احساس مسؤولیت در برابر آفرینش داشتن و زنده به حیات فطری بودن می‌داند. در اسلام عوامل تعالی و انحطاط جوامع علاوه بر عدالت و بی‌عدالتی، اتحاد و تفرق، اجرا یا ترک امر به معروف و نهی از منکر، فسق و فجور و فساد اخلاق می‌باشند.^(۳)

- خانم زهرا رهنورد در بررسی موضعگیری طبقات اجتماعی در آیات قرآن با اشاره به وجود نذیران در همه امتها، از گروههای: «مترفین (قدرتمندان اقتصادی)، «رهبان و احبار (قدرتمندان فاسد مذهبی)»، و «ربانیون (روشنفکرها و تحصیلکرده‌ها)» که پس از ظهور نذیران در قریه ظالم در دو قطب ملأ و مستضعفین قرار می‌گیرند، نام می‌برد. مترفین یا قدرتمندان اقتصادی به صورت یک قانون همیشگی و

۱- همان منبع.
۲- تلخیص از همان منبع.
۳- تلخیص از همان منبع.

مستمر تاریخی به مخالفت با نذیران برخاسته‌اند. گروه رهبان و احبار یا قدرتمندان فاسد مذهبی نیز که با شیوه‌های سد سبیل به قدرت مادی دست می‌یابند با نزدیکی به طبقه مترفین به ساخت سیاسی وارد می‌شوند و نقش آنها در کل به نفع جباران و به ضرر مستضعفین می‌باشد. ربانیون یا روشنفکران و تحصیلکرده‌ها با ظهور نذیر به دو دسته تقسیم می‌شوند. مخالفین نذیر با ترجیح منافع به ملأ می‌پیوندند و موافقین نذیر نیز بنا به بصیرت و تعهد نسبت به مسؤولیتها که با عنوان «ربیون» شناخته می‌شوند در قطب مستضعفین قرار می‌گیرند. مستضعفین نیز که قبل از ظهور نذیر به سه دسته: مستضعفین دوزخی، پیروان سران فاسد، مستضعفینی که از قریه ظالم هجرت نکرده‌اند و در واقع به وضع موجود تن در داده‌اند و مستضعفین بی‌خبر از جامعه تقسیم می‌شوند به هنگام ظهور نذیر شامل: مؤمنین از گذشته و مؤمنین پس از ظهور نذیر، سکوت‌کنندگان و سازش‌کنندگان با سیستم اداری و اجرایی قریه ظالم، و مستضعفینی که بر اثر عدم استطاعت در برابر حق عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند، می‌شوند. ساخت سیاسی قریه ظالم یعنی دولت که حافظ منافع قدرتمندان اقتصادی می‌باشد شامل: ملأ یعنی اشراف و برگزیدگان سیاسی و «جبار عنید» فردی که در رأس قدرت قرار دارد، می‌باشد. (۱)

در بینش قرآن کریم، مترفین یا قدرتمندان اقتصادی با حفظ پایگاه ثروت به ساخت سیاسی وارد می‌شوند اما در توزیع منزلت‌های اجتماعی بسته به نوع نظام فاسد حاکم بر جامعه منحط ممکن است مدیران بنگاه‌های اقتصادی، قدرتهای نظامی، سران ادارات، زمینداران و سرمایه‌داران و ... باشند. از دیدگاه قرآن کریم، تمایزات طبقاتی و وجود قدرتهای اقتصادی دارای ضرورت فونکسیونل (کارکردی) برای بقا و دوام و تعادل جامعه نیست، بلکه برخلاف نظر برخی جامعه‌شناسان تضاد طبقاتی و وجود قدرتمندان اقتصادی برای رساندن جامعه به بی‌تعدالی لازم و ضروری است و نبرد نذیران با آنان نه نبرد طبقاتی بلکه نبرد حق و باطل و نبرد ایدئولوژی حق با ایدئولوژی باطل از طریق نبرد سلطه‌گر (ملا) با سلطه‌شده (مستضعفین) است. براین اساس جهان بینی و اعتقاد و اختیار انسان مقدم بر پایگاه طبقاتی اوست اما در مراحل از اوج فساد قریه ظالم، انسانها بدون اختیار و کاملاً تحت تسلط موقعیت طبقاتی خود می‌باشند و پایگاه طبقاتی تعیین‌کننده ارزشهای آنها می‌گردد. (۲)

- حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در فرمان معروف به جناب مالک اشتر نخعی با اشاره به طبقات اجتماعی: لشکریان، نویسندگان عامه و خاصه، قضات عالی و دادگستر، عاملان انصاف و مدارایی (انتظامات داخلی)، اهل جزیه و مالیات، تجار و صنعتگران، نیازمندان و مستمندان حدودی را بیان می‌فرمایند که نتیجه آن قوام و آسایش هر یک از طبقات اجتماعی به فراخورشان و تعادلی مطلوب در نظام اجتماعی اقتصادی میان اجزا و کل می‌باشد. بدین ترتیب طبقات نه تنها با یکدیگر تعارض و تضادی نخواهند داشت بلکه وجود آنها و همکاری میان آنها لازمه حیات جامعه و تداوم همبستگی اجتماعی است. تعادل میان طبقات منوط به اجرای حدودی است که نزد خداوند و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و نزد اولی‌الامر علیهم‌السلام می‌باشد، و هر نوع خلل و نقصانی در اجرای این حدود و تکلیف الهی که بدون اهتمام و استعانت از خداوند و یقین بر لزوم به کار بستن حق و صبر در آسانیه‌ها و سختیه‌ها از عهده حکمران بر

۱- رهنورد، زهرا موضعگیری طبقات اجتماعی یا فرایند انحطاط یک جامعه در قرآن، انتشارات قلم، ۱۳۵۷، تلخیص از بخشهای مختلف.

۲- تلخیص از همان منبع.

نمی‌آید، به معنی تبعیض بین طبقات و عدم تعادل در توزیع منابع ثروت و درآمدها خواهد انجامید. هر
زیادتی از اندازه‌های مذکور به مفهوم دست اندازی و پایمال نمودن حقوق دیگر طبقات اجتماعی است که
در نهایت ثروت‌مندتر شدن عده‌ای را به بهای بی‌عدالتی و محرومیت بیشتر طبقات پایین‌تر همراه دارد. (۱)

نتیجه‌گیری

علیرغم موضع‌گیری و مخالفت قدرتمندان اقتصادی علیه فرستادگان الهی و مقابله آنان به احقاق
حقوق و منافع محرومین جوامع در طول تاریخ و تشکل غالب مؤمنین از طبقات محروم و مستضعف و
توجه ویژه اسلام به مصالح عمومی و عدالت اقتصادی - اجتماعی در راستای عدل الهی، معذک به معنای
تطابق الزامی پایگاه اجتماعی و اعتقادی با یکدیگر نیست. نه همه مؤمنان از طبقه‌ای خاص بوده‌اند نه همه
کافران از یک طبقه، هر چند بیشترین تجمع فراوانی مربوط به طبقه‌ای خاص می‌باشد، و بنا به اصالت روح و
فطرت، انقلاب توحیدی متقدم بر توحید اجتماعی و اصلاح اجتماعی است، لذا تجویز مبارزه در شرایط
خاص و پس از انجام مرحله رابطه حکمت و موعظه حسنه صورت می‌پذیرد.

اسلام در انجام رسالت تبلیغی خویش تمامی طبقات اجتماعی را در پوشش پیام خویش قرار می‌دهد
و مسئولیت آفرینی انسان را نه وابسته به طبقه محروم بلکه وابسته به خدا و وجدان انسانیت می‌داند. در
اسلام تضاد نه از نوع طبقاتی بلکه بر مبنای عقیده می‌باشد، و دو قطبی شدن جوامع که در برگیرنده طبقاتی از
جامعه می‌باشد بر اساس موضع‌گیری و نحوه عمل افراد و گروه‌ها و طبقات اجتماعی در برابر نذیران و ائمه
حق شکل می‌گیرد. لذا آگاهی طبقاتی تابع آگاهی انسانی و آگاهی انسانی تابع آگاهی الهی است، و تضاد
طبقاتی نیز ناشی از عملکرد مترفین یا قدرتمندان اقتصادی و نیز حکمرانان می‌باشد، از اینرو تضاد طبقاتی را
می‌باید نشانه‌ای از عدم تعادل و ترجیح منافع طبقه فراوانست بر سایر طبقات دانست و تعادل میان طبقات
منوط به اجرای حدودی است که در تکلیف حکومتها می‌باشد و البته اجرای این حدود در هر حکومتی
نخواهد بود و این حدود همانا نزد برگزیدگان الهی است.

با عنایت بدین مهم می‌توان چنین نتیجه گرفت که عمل همانا معیار تمیز پایگاه اعتقادی و اجتماعی
افراد و نیز حکومتها می‌باشد. به عبارتی طبقه اجتماعی مفهومی اعتباری و فاقد اصالت ایدئولوژیک است و
انسان مورد نظر اسلام در قالب طبقاتی، محدود نمی‌شود و یا در حقیقت عقیده و عملی که بر اساس اعتقادات
و باورها و برداشتها صورت می‌پذیرد پایگاه اجتماعی و طبقاتی افراد را مشخص و یا تغییر می‌دهد. بنابراین،
بحث بر سر این نکته که جایگاه و خاستگاه طبقاتی افراد کدام است کافی و وافق به مقصود نیست و ضروری
است وضعیت موجود افراد با توجه به ساختار اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه کل و تغییرات ایجاد
شده و در مقایسه با موقعیت قبلی افراد مورد سنجش قرار گیرد زیرا هر چند خاستگاه طبقاتی افراد در
نهادهای حکومتی تا حدودی می‌تواند نمایانگر اهداف و جهت‌گیریهای حاکم بر نهاد مزبور باشد، اما صرف
در نظر داشتن خاستگاه طبقاتی بدون توجه به میزان صعود و نزول طبقاتی موجب عدم تطابق آن با واقعیت
اجتماعی و کاهش ارزش تحقیق می‌گردد.

بنابراین برای تشخیص صحیح خاستگاه طبقاتی (نمایندگان) و نیز پایگاه افراد درون طبقه، که

۱- برداشت از نهج البلاغه، فرمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جناب مالک اشتر (ره).

براساس اعتقادات و نمود عملی آن در جنبه‌های مختلف اقتصادی فرهنگی شناخته می‌شود، می‌باید معرفت‌های متعددی را توأمان مطرح نظر قرار داد. در این رابطه باید مقایسه تغییرات در شرایط زندگی افراد با قبل از دوره نمایندگی با توجه به تغییر در پایگاه اقتصادی-اجتماعی نمایندگان به طور کلی و در دوره‌های مختلف صورت پذیرد. به عبارتی بهبود وضعیت نمایندگان به نسبت دوره‌های قبل و در مقایسه با جامعه کل، امکان بهره‌وری بیشتر از مزایای صعود طبقاتی را برای افراد فراهم می‌سازد.

بدین منظور علاوه بر معرفت‌های اقتصادی نظیر میزان درآمد، شغل، و سایر امکانات مادی و رفاهی فرد و خانواده پدری در قبل از دوره نمایندگی، معرفت‌های اجتماعی فرهنگی نظیر میزان تحصیلات حوزه‌ای یا دانشگاهی فرد و خانواده پدری و سوابق علمی و مطالعاتی و تحقیقاتی و تألیفاتی، همکاری با مؤسسات و مراکز فرهنگی، قومیت، مسؤولیتهای قبلی، روابط رسمی و غیر رسمی، میزان و موارد اشتغال، و ... جهت سنجش و تشخیص طبقه فرد ضروری است. زیرا برای تشخیص طبقه براساس یکی از ابعاد فوق الذکر نه تنها چارچوب نظری اسلام رعایت نخواهد شد بلکه لزومی به انجام تحقیق نبوده و یک آمارگیری ساده کفایت سؤال را می‌نماید. از طرفی دسترسی به آمار و اطلاعات مورد نیاز در این راستا از مشکلات محدودیت‌های این تحقیق می‌باشد و از طرف دیگر محدودیت در ارزیابی اطلاعات مأخوذه، بررسی‌های ما را محدود به آمار ارائه شده از سوی اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی می‌نماید. نتایج به دست آمده براساس آمارهای مزبور به شرح زیر به تفکیک در مورد میزان تحصیلات کلاسیک و حوزه‌ای و نیز اهم مشاغل قبل از نمایندگی، و تعداد نمایندگان روحانی و غیر روحانی در دوره‌های دوم و سوم و چهارم مجلس شورای اسلامی می‌باشد.

- نمودار تحصیلات کلاسیک و حوزه‌ای نمایندگان اعم از روحانی و شخصی در سه دوره مذکور به قرار جدول زیر می‌باشد.

دوره	زیردیپلم	دیپلم	فوق دیپلم	لیسانس	فوق لیسانس	دانشجو	دکتر
دوم	۹۰	۲۹	۱۲	۵۱	۱۰	۶	۲۱
سوم	۳۱	۳۹	۲۲	۸۷	۱۸	۱۵	۱۷
چهارم	۱۷	۲۶	۱۳	۸۳	۴۱	۱۸	۳۸

دوره	مقدمات	سطح	خارج	اجتهاد
دوم	۱۲	۲۴	۷۷	۲۰
سوم	۲۰	۲۵	۵۸	۱۵
چهارم	۱۳	۲۰	۴۴	۱۴

تعداد نمایندگان روحانی در مجالس دوره‌های دوم و سوم و چهارم به ترتیب ۱۱۷ و ۷۷ و ۶۵ نفر و تعداد نمایندگان غیر روحانی به ترتیب ۱۱۵ و ۱۹۰ و ۱۹۴ نفر بوده‌اند. از آمارهای یاد شده بر می‌آید که میزان افراد تحصیل کرده کلاسیک در دوره‌های بعد افزایش یافته و از میزان روحانیون کاسته شده است.

در بخش مربوط به مشاغل، به عناوین و توضیحات ناهمگون و نارسا و حتی در مواردی اشتباه بر می‌خوریم که ضمن کاهش کیفیت آمارها، استخراج و تنظیم و بهره‌برداری از آنها را جهت تشخیص طبقه نمایندگان با مشکل رو به رو می‌سازد. علاوه بر این که آمارهای مزبور در خصوص مشاغل با توجه به نا مشخص بودن میزان درآمد و سطوح فعالیت‌های به هیچ وجه نمی‌تواند هم‌ردیف تلقی شود. به عنوان مثال فعالیت کشاورزی در موردی می‌تواند در حد یک مالک و زمیندار بزرگ و یا در حد یک خرده‌پا باشد و مسلم است این دو را در یک طبقه نمی‌توان گنجانید.

ضمناً برای تشخیص طبقه فرد قبل از نمایندگی، شغل و وضعیت خانوادگی نماینده حائز اهمیت است و البته این مورد و سایر موارد با کلی‌گویی مشخص نمی‌شوند بلکه نیازمند استخراج آمار و اطلاعات به طریق علمی است که در این رابطه ضعف آماری مشهود و مانع از انجام تحقیق است.

کتب:

فارسی:

ابن خلدون. مقدمات جامعه‌شناسی.

۲- باتامورتی، بی. طبقات در جوامع جدید. لندن: جرج آلن، ۱۹۷۳

۳- بیانیه کمونیستی. مجموعه آثار. جلد ۱

۴- بیرو، آلن. فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه باقر ساروخانی، تهران: مؤسسه کیهان، چاپ دوم، ۱۳۷۰

۵- پورتجن، پرویز. در شناخت ابن مقفع و فارابی و بزرگمهر و سلمان فارسی. تهران: نشر شباهنگ، ۱۳۵۷

۶- توسلی، غلامعباس. نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۷۰

۷- رهنورد، زهرا، موضعگیری طبقات اجتماعی یا فرآیند انحطاط یک جامعه در قرآن. انتشارات قلم، ۱۳۵۷

۸- سروش، عبدالکریم. دانش و ارزش.

۹- گلدنر، الوین. بحران در جامعه‌شناسی غرب. ترجمه فریده ممتاز، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸

۱۰- گوروچ، ژرژ. مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی. ترجمه باقر پرهام، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۸

۱۱- محسنی، منوچهر. مقدمات جامعه‌شناسی. چاپ هفتم، ۱۳۷۰

۱۲- مطهری، مرتضی. دیدگاه اسلام درباره موضعگیری طبقاتی.

۱۳- مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷

۱۴- نهج البلاغه.

لاتین:

1. E.D.M.A. La Sociologie, Paris, Livre de Poche, 1976

2. Stewart, B. et al. Introduction to Sociology. New York, McGraw Hill, 1971

